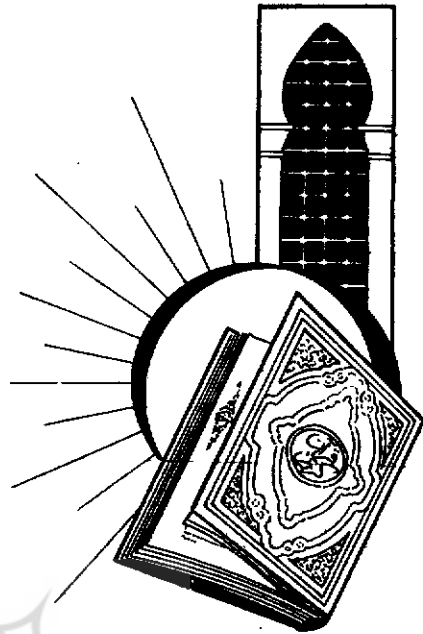


تفسیر قرآن مجید
۱۱. اسامی تفسیر موضوعی

اقسام وانگیزه‌های

دوگانه
پرستی



... أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا... ۱

شُرک و دوگانه پرستی به هر قسم و صورتی باشد، به هر علتی وانگیزه‌های صورت پذیرد، محکوم و نارواست بنابراین لازم است نخست با برخی از اقسام و انواع شرک، و سپس با علل و انگیزه‌های آن به گونه‌ای فشرده، آشنا گردیم.

۱- شرک در ذات یا توحید در عبودیت:

حقیقت این شرک جز این نیست که ذات خدا را متعدد بدانیم، برای این جهان بیش از یک خدا بپنداریم. این نوع عقیده در میان اعراب جاهلی رواج نداشت و جز عرب منتصر که در نجران و کرانه‌های شام زندگی می‌کردند، کسی در توحید ذات، اختلاف نداشت و تنها گروهی از عربها بودند که افکار مسیحیت در میان آنان رسوخ نموده و به تثلیث معتقد بودند. اما فکر رایج در میان آنها، اعتقاد بخالق یکتا بود که جهان و دیگر معبودها را آفریده است. قرآن مجید بگونه‌ای باین فکر رایج اشاره می‌کند و می‌فرماید:

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ،
لَيَقُولنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (زخرف آیه ۶) ۲

اگر از آنان بپرسی که آسمانها و زمین را چه کسی آفریده است؟ میگویند خدای حکیم ودانا آنها را آفریده است.

نتیجه اینکه عقیده رایج در میان آنان، یگانگی آفریدگار جهان بود و اقلیت ناچیزی در میان آنان به شرک در ذات گرائیده بودند، همچنانکه اقلیت ناچیزتری وجود خدا را انکار می کردند، آیه زیر عقاید این گروه را بازگو میکند و میفرماید

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا، نَمُوتُ وَنَحْيَا
وَمَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ (جاشیه آیه ۲۴)

گفتند نیست چیزی جز همین زندگی دنیایمان که می میریم و زنده میشویم و جز مرور زمان ما را نابود نمی کند.

قرآن مجید برای ابطال شرک در ذات دلائلی را یادآور شده که فعلا وارد آن نمی شویم و بحث را بنوع دیگر شرک که در میان عرب جاهلی رواج کامل داشت، اختصاص می دهیم.

شرک در عبادت یا شرک در الوهیت:

شرک در عبادت بگونه دیگر است که با شرک پیشین ارتباطی ندارد. در این مرحله از شرک، موضوع تعدد خدا مطرح نبود و برای مجموع جهان هستی جز خدای واحد که پدیدآورنده آنها و خدانمایان دیگر است، خالق دیگری تصور نمی کردند ولی با این اعتراف، عبادت خدای واحد را نادیده گرفته و بجای او مخلوقاتی را پرستش می نمودند. انگیزه پرستش مخلوق، در میان اقوام و ملل، مختلف بود، گاهی علت بسیط و ساده ای داشت. و احيانا رنگ فلسفی به خود می گرفت.

انگیزه پرستش بتها:

انگیزه ساده آن این بود که خدا را از مخلوق جدا فرض کرده و تصور می نمودند که بخاطر همین جدائی، دعاء و درخواست آنان به او نمی رسد، طبعاً

باید وساطتی را برگزینند ، تا سخنان آنان را باو برسانند . تو گوئی مقام ربوبی
 بسان دربار فرمانروایان بشری است که باید از طریق وساطت باو برسند و وساطت،
 درخواستهای آنانرا باو برسانند .

قرآن مجید این انگیزه را با بیانات گوناگونی باطل کرده است و میگوید
 که خداوند نزدیکترین فرد به بندگان خود میباشد ، و از درون و برون آنها
 آگاهست و سخنان آشکار و پنهان آنانرا می شنود ، و دیگر نیازی به عبادت و پرستش
 خدانماها نیست ، زیرا اگر هدف از پرستش ، ابلاغ درخواستهای شماست خداوند
 از تمام آنها آگاهست . چنانکه میفرماید

۱- سوره ق ، آیه ۱۶ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِمْ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

۲- سوره زمر آیه ۳۶ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ
 ما باو از رگ گردن نزدیکتر هستیم

۳- سوره غافر آیه ۶۰ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ
 آیا خداوند برای بنده خود کافی نیست؟

۴- آل عمران آیه ۲۹ قُلْ إِنْ تَخَفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تَبَدَّوْا يَعْلَمُ اللَّهُ
 مرا بخوانید تا درخواست شما را اجابت کنم

۵- سوره مجادله ، آیه ۷ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَاسِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ
 بگو اگر آنچه را در دل دارید پنهان کنید یا
 آشکار سازید ، خدا میداند .

هیچ سه نفر باهم رازی نمی گویند مگر اینکه
 خداوند چهارمین آنانست ، و نه هیچ پنج نفری
 مگر اینکه خداوند ششمین آنها میباشد .

قرآن با این آیات و آیات دیگر ، این نوع انگیزه بت پرستی را باطل
 کرده است .

انگیزه های دیگر پرستش :

انگیزه های دیگر پرستش از این انگیزه عمیقتر بوده که اینک به طور فشرده
 به آنها اشاره می شود .

۱- هر انسانی بطور فطری در برابر قدرت ما فوق، احساس خضوع می‌کند و اگرهم آثار این خضوع در زبان و دیگر اعضای او نمایان نگردد، ولی در درون خویش یکنوع احساس خضوع مینماید.

از طرف دیگر انسان در این جهان پیوسته با محسوسات سروکار دارد، از این جهت می‌خواهد تمام امور را در قالب حس و محسوس بریزد روی این اساس می‌خواهد که قدرتهای غیبی و نیروهای مافوق را در شکل محسوس و در قالب اجسام و صور مشاهده کند.

در این میان، بشر بر اثر نارسائی فکر یا ظهور مکتبهای آمیخته با شرک، تصور می‌کند که هر حادثه‌ای در جهان بقوه قاهره‌ای که خود مخلوق خدا است، سپرده شده است مانند خدای دریا، خدای خشکی، خدای جنگ، خدای صلح و... گوئی حکومت جهان آفرینش مانند حکومتهای خان خانی است و هر گوشه‌ای از جهان به نیروئی تفویض شده است و این قدرت در تدبیر آن مختار و فعال مایشاء می‌باشد.

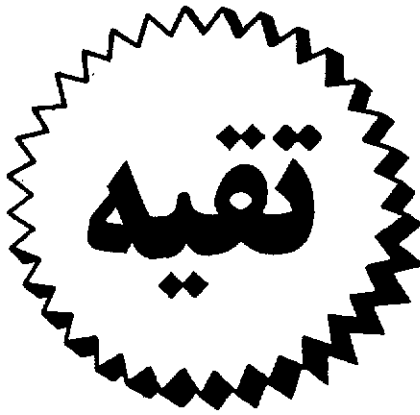
از اینجهت ساکنان لب دریا خدای دریا را میپرستیدند تا آنانسرا از نعمتهای دریا بهره‌مند سازد، و از مضرات آن مانند طوفان و طغیان، بازشان دارد ساکنان خشکی و بیابانها خدای خشکی را میپرستیدند تا از منافع آن بهره‌مند گردند و از آفات و زلزله دور مانند و همچنین... ولی چون این خدایگان را مشاهده نمی‌کردند برای آنها صورتهای خیالی، فرض کرده و طبق آن، بتهای فلزی و سنگی و چوبی می‌ساختند و بجای پرستش قدرتهای واقعی، صورتهسا و مجسمه‌های آنانرا میپرستیدند.

از اینجهت در میان عرب جاهلی، گروهی فرشتگان، گروه دیگر جن، گروه سوم ستارگان ثابت مانند شعری و گروه چهارم سیارات را میپرستیدند، و هدف از پرستش آنها این بود که نفع و خیر آنها را جلب کنند و از شر و ضرر آنها در امان باشند.

آنان در ساختن بتها، از وسعت نظر خاصی برخوردار بودند، هرگز بر

بقیه در صفحه

۱- سوره انعام آیه ۱۵۱
 ۲- در سوره لقمان آیه ۲۵ و سوره زمر آیه ۳۸ همین آیه تکرار شده است، جز اینکه ذیل آیه چنین است لِقَوْلِنِ اللّٰهِ



ناصر مکارم شیرازی

در این موارد شکستن سدّ تقیه واجب است

تفاوت "تقیه" با "نفاق"

در بحثهای مربوط به "تقیه" در میان دو گروه قرار گرفته ایم که متأسفانه هر کدام به نوعی راه را گم کرده‌اند و مایه دردسر برای خودشان و دیگران شده‌اند.

گروه اول مؤمنان ترسو و بی‌حال و کم‌اطلاع و یا به اصطلاح مصلحت‌اندیشی هستند که هر کجا صراحت و اظهار حق را مزاحم منافع خویش ببینند و یا بر اثر نداشتن شهامت کافی، جرات اظهار حق را در خود مشاهده نکنند فوراً زیر چتر "تقیه" می‌خزند که "تقیه واجب است" و "التَّقِيَّةُ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي" و بالاخره "لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ" و به این ترتیب چهره واقعی دین را چنان مسخ می‌کنند که محدود به حفظ منافع مادی و شخصی می‌شود، و هر فرد آزاده‌ای از آن فرار می‌کند.

گروه دوم همان دشمنان بیخبر، و یا آگاه ولی مغرض هستند که بر اثر ندانستن مفهوم این دستور سازنده و یا به تصور اینکه سنگر مناسبی برای کوبیدن مذهب به‌طور کلی، یا آئین اسلام به خصوص پیدا کرده‌اند، دست به تحریف مفهوم تقیه زده و آن را طوری تفسیر می‌کنند که چیزی می‌شود مساوی با "دروغگوئی" و "ترس" و "ضعف" و "زبونی" و سرانجام "فرار از زیر بار مسئولیتها!"

برای رفع اشتباه هر دو گروه کافی است به دو موضوع کاملاً توجه کنیم

۱- مفهوم تقیه

۲- حکم تقیه

درباره موضوع تقیه و مفهوم اصلی آن در گذشته به قدر کافی صحبت کردیم و گفتیم

"تقیه به معنی خاص آن عبارت از "کتمان عقیده مذهبی" است و به مفهوم وسیع، کتمان هرگونه فکر و عقیده و طرح و نقشه و برنامه است، منتها با اهداف متفاوت و گوناگون.

و اما از نظر "حکم" - فقهای ما با استفاده از منابع و مدارک اسلامی، تقیه را بر سه قسم تقسیم کرده اند

۱- تقیه حرام

۲- تقیه واجب

۳- تقیه جائز

و گاهی آنرا به احکام پنجگانه یعنی "واجب" و "مستحب" و "مباح" و "مکروه" و "حرام" تقسیم نموده اند و هر قسم را با دلیل و مدرک آن در بحث فقهی "تقیه" مشخص ساخته اند.

بنابراین مهم این است که فراموش نکنیم تقیه نه همه جا واجب است و نه جایز بلکه درپاره‌ای از موارد حرام است یا یکی از بزرگترین گناهان.

اجازه دهید نخست به بررسی موارد تحریم تقیه بپردازیم که خود پاسخی دندان شکنی است برای همه گروههای گرفتار اشتباه، و زمینه روشنی خواهد شد برای همه آنها که می‌خواهند در این بحث مهم اسلامی بهتر بدانند و بهتر بیندیشند.



به طور کلی هرگاه هدفهای مهمتری از آنچه تقیه می‌تواند آنرا حفظ کند به خطر بیفتند، شکستن سد تقیه لازم است، زیرا همان گونه که اشاره شد تقیه به مفهوم صحیح، شاخه‌ای است از شاخه‌های قانون "اهم و مهم" که می‌گوید به هنگام قرار گرفتن بر سر دوراهی تعارض دو هدف، آن را که از اهمیت کمتری برخوردار است فدای مهمتر کن. همین قانون که گاهی تقیه را واجب می‌سازد، در شرایط دیگری ترک آن را واجب می‌شمرد.

در اخبار اسلامی به پاره‌ای از موارد که تقیه در آن حرام است اشاره شده بدون آنکه منحصر به این موارد باشد، زیرا قانون اهم و مهم چنانکه گفتیم روح این مساله را تشکیل می‌دهد و موارد این قانون منحصر به یک یا چندتا نیست.

مواردی که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است عبارتند از

۱- آنجا که حق به خطر بیفتد

آنجا که پرده افکندن بر روی عقیده و کتمان آن موجب نشر فساد، یا تقویت کفر و بی‌ایمانی، یا گسترش ظلم و جور، یا توسعه ناپسامانیها، و یا تزلزل در ارکان اسلام و یا موجب گمراهی مردم و محو شعایر و پایمال شدن احکام گردد، شکستن سد تقیه واجب است حتی در کتب فقه اسلامی در بحث "جهاد" لزوم دست زدن به جهاد در اینگونه موارد - البته زیر نظر حکومت اسلامی - پیش‌بینی شده است.

بنابراین اشتباه بزرگی است اگر ما خیال کنیم تقیه حتی در این موارد مباح است اینگونه تقیه‌ها "تقیه ویرانگر" و "منفی" و "زیانبار" است، تقیه‌ای مجاز یا واجب است که سازنده و مثبت و در مسیر وصول به هدف باشد نه در جهت مخالف و ضد آن.

جمله "وَلَوْ بَلَغَ مَا بَلَغَ" (باید اقدام کرد و از لوازم آن نباید ترسید به هر جا که منجر شود) اشاره به همین موارد است که "حق" به خطر افتاده است و بدون شکستن سد تقیه رهائی آن ممکن نیست.

در اینجا با صراحت باید گفت، بدون پرده حق را برملا ساخت، نه تنها از طریق گفتار که از طرق عملی نیز باید اقدام کرد.

امام صادق (ع) در یک حدیث کوتاه به کسانی که دعوی ایمان دارند و در اینگونه موارد دست به دامان تقیه می‌زنند شدیداً هشدار می‌دهد و می‌گوید

"وَأَيُّمُ اللَّهُ لَوْ دَعِينُمْ لِنَتَصَرُّوا لِقَلْتُمْ لَأَنْفَعَلْ إِنَّمَا نَتَّقِي وَلَكَا نَتَّقِيَةَ أَحْسَبُ إِلَيْكُمْ مِنْ آبَائِكُمْ وَأُمَّهَاتِكُمْ وَلَوْ قَدَّ قَامَ الْقَائِمُ مَا أَحْتَا جَإِلِي مَسْأَلْتِكُمْ عَنْ ذَلِكَ وَلَا قَامَ فِي كَثِيرٍ مِنْكُمْ، حَدِّ الْبِنْفَاقِ"

"به خدا سوگند اگر شمارا برای یاری ما بخوانند می‌گوئید این کار را انجام نمی‌دهیم، ما در حال تقیه هستیم، و تقیه از پدران و مادرانتان، در نظر شما محبوبتر است، هرگاه قائم ما قیام کند (و حکومت ما تشکیل گردد) به خدا سوگند بدون نیازه سوال، مجازات منافقان را در باره شما اجرا خواهد کرد"^۱

این حدیث که نشان می‌دهد امام (ع) از تقیه ناهجای بعضی از دوستان نادان

به ستوه آمده است ، حد فاصل میان " نفاق " و " تقیه " را روشن می سازد .

پرده پوشی و کتمان ، در آنجا که برای پیشبرد اهداف مقدس است نامش تقیه سازنده ، و مجاز است ، و آنجا که برای فرار از زیر بار مسئولیت و قربانی کردن اهداف مقدس اجتماعی و الهی در برابر منافع شخصی است ، نامش " منافگری و نفاق " است ، خواه به خاطر فریب دگران باشد یا فریب خویشتن .

در حدیث دیگری نیز از آن امام (ع) می خوانیم :

" هنگامی که انسان ابراز ایمان کند اما بعدا عملی انجام دهد که مخالف و ناقض آن است از صف مؤمنان خارج خواهد شد و اگر این اظهار خلاف در اموری باشد که تقیه در آن مجاز نیست این عذر از او پذیرفته نخواهد شد ، " لِأَنَّ لِلتَّقِيَةِ مَوَاضِعَ مِنْ أَرْهَائِهَا عَنْ مَوَاضِعِهَا لَمْ تَسْتَقِمْ لَهُ " زیرا تقیه حدودی دارد که هرکس از آن فراتر رود معذور نخواهد بود .

و در پایان حدیث فرمود " تقیه در جائی است که موجب فساد در دین نشود " ۲ جالب اینکه " کمیت " شاعر که در صف مجاهدانی بود که با مدد گرفتن از ذوق سرشار خویش در دورانهای خفقان بار حکومت بنی عباس به مبارزه با آن نظام فرعونیی برخاست و از مکتب اهل بیت (ع) در آن عصر تاریک حمایت کرد روزی خدمت امام موسی بن جعفر (ع) رسید ، و چهره امام (ع) را در هم دید .

امام رو به او کرده با لحنی پراز اعتراض و سرزنش فرمود توئی که (در باره بنی امیه) گفته ای فَالآن صِرْتُ إِلَى أُمِّيهِ وَالْأُمُورَ لَهَا إِلَى مُصَائِرٍ؟

" اکنون من به دودمان امیه متوجه شدم ، و کارهای آنها متوجه من است ؟ "

کمیت می گوید عرض کردم من این سخن را گفته ام اما به خدا سوگند من از ایمان خود (به مکتب شما) برگشته ام ، من دوست شما هستم و دشمن دشمنانتان ! ولی این را از روی تقیه سرودم .

امام فرمود " اگر چنین باشد که تقیه مجوز هرکاری گردد باید شرابخواری نیز تحت عنوان تقیه جائز باشد ؟ ۳ "

در اینجا دفاع از بیغماگران بی ایمانی همانند بنی امیه که دفاع از آنها یک عمل رسوا است همردیف اقدام به شرب خمر که تحریم آن مسلم و زشتی آن روشن و اقدام بر آن یک عمل رسواگرانه محسوب می شود شمرده شده .

اگر اینگونه تقیه ها باب شود ، بازار تملق و چاپلوسی و شناخوانی ظالمان و ستمگران پررونق و نفاق و دورویی با تمام زشتیهایش همه جا رائج می گردد " حسق "

برده نشین می‌گردد و "باطل" شاهد بازاری، جهاد در راه حق برجیده می‌شود و دو دستور حیات بخش امر به معروف و نهی از منکر، به خاموشی می‌گراید و مؤمنان سازشکار آتش بیار معرکه‌ها می‌شوند.



۲- تقیه در خونریزی ممنوع است

مورد دیگری که تقیه در آن مجاز نیست موضوع خون مردم بیگناه است به این ترتیب که اگر مرا تحت فشار قرار دهند که باید به کشتن فرد یا افراد بیگانه‌ای دست‌بزنی و گرنه جان‌خودت در خطر است، من حق ندارم اقدام به کشتن دیگران کنم، اینجاست که باید سد تقیه را بشکنم هر چند احتمال بدهم یا یقین داشته باشم جان خود را از دست خواهم داد.

جمله معروف "المامور معدور" که می‌گویند سند اصلی آن به "شمر" می‌رسد و مستمسکی برای آتش بیاران معرکه‌ها شده، نه حدیث و روایت است و نه یک سخن منطقی و عقل‌پسند، هیچکس حق ندارد به این بهانه که دگری به او دستور داده اقدام به ریختن خون بیگانه‌ای کند، و اگر بکنند تمام بار سنگین یک قاتل و مسئولیت وحشتناک آن بردوش او خواهد بود.

در کتاب کافی از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود: **أَنَا جَعَلُ التَّقِيَةَ لِيَحِقَّنَ بِهَا الدَّمَ فَإِذَا بَلَغَ الدَّمَ فَلَيْسَ تَقِيَةً** "تقیه برای این مشروع شده که (نیروها به هدر نرود) و خونها محفوظ باشد و اگر موجب خونریزی گردد تقیه مجاز نیست"^۴

۳- در مسائل مسلم اسلامی تقیه نیست

مواردی که دلیل منطقی روشنی دارد مانند تحریم مشروبات الکلی در اسلام، و هر مساله همانند آن، تقیه ممنوع است، در این گونه موارد نیز باید سد تقیه را شکست

- ۱- وسائل الشیعه ابواب امر ب معروف باب ۲۵ حدیث ۲
 ۲- وسائل الشیعه ابواب امر ب معروف باب ۲۵ حدیث ۶
 ۳- همان مدرک حدیث ۷
 ۴- همان مدرک باب ۳۱ حدیث ۱

فرازهای حساس از زندگی امیرمومنان (ع)

عوامل انقلاب و روش

جعفر سبحانی

حکومت اسلامی باید نشان دهد قانون مخصوص افراد ضعیف و ناتوان نیست بلکه همه در برابر آن یکسانند.

یکی از پایه‌های زندگی انسانی، داشتن قانون عادلانه است که جان و مال افراد جامعه را از تجاوز متجاوزان صیانت نماید مهم‌تر از آن، اجراء قانون است - تا آنجا که مجری قانون در اجراء آن دوست و دشمن، دور و نزدیک نشناسد و قانون از صورت کاغذ و مرکب بیرون بیاید و عدالت اجتماعی تحقق و تجسم پیدا کند.

رجال آسمانی قوانین الهی را بی‌پروا و بدون واژه از کسی اجراء می‌کنند و هرگز عواطف انسانی، و پیوند خویشاوندی و منافع زودگذر مادی، آنان را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد.

پیامبر گرامی (ص) پیشگام‌ترین فرد در اجراء قوانین الهی بود و مصداق بارز آیه "وَلَا يَخَافُونَ كُومَةَ لَأْتُمُ" به شمار می‌رفت، جمله کوتاه او درباره فاطمه مخزومی زن سرشناسی که دست به دزدی زده بود، روشنگر راه و روش او، در تأمین عدالت اجتماعی است.

فاطمه مخزومی زن سرشناسی بود که دزدی او نزد پیامبر، ثابت گردید و قرار شد که حکم دادگاه در باره او اجراء گردد گروهی به عنوان "شفیع" به منظور جلوگیری از اجراء قانون به میان افتادند، سرانجام "أسامة بن زید" را نزد پیامبر فرستادند تا او را از بریدن دست این زن سرشناس باز دارد، پیامبر از این وساطت‌ها سخت ناراحت شد و فرمود "بدبختی امت‌های پیشین در این بود که اگر فرد بلند پایه‌ای از انسان دزدی می‌کرد، او را عفو می‌کردند و دزدی او را نادیده می‌گرفتند و اگر فرد گمنامی

دزدی می نمود، فوراً حکم خدا را درباره او اجرا می کردند. بخدا سوگند، اگر (برفرض محال) دخترم فاطمه چنین کاری کند حکم خدا را درباره او نیز اجراء می کنم و در برابر قانون خدا، فاطمه مخزومی با فاطمه محمدی یکسان است"^۲

پیامبرگرامی (ص) امت اسلامی را با این فکر و اندیشه پرورش داد ولی پس از درگذشت پیامبر تبعیض در اجراء قوانین در پیکره جامعه اسلامی کم و بیش جوانه زد، خصوصاً در دوران خلیفه دوم مساله "عربیت" و نژاد پرستی و تفاوت این گروه با گروه های دیگر به میان آمد، اما آن چنان نبود که مایه شورش و انقلاب گردد اما در دوران خلافت عثمان، مساله تبعیض در اجراء قوانین به اوج خود رسید، و آن چنان ناراحتی ایجاد کرد، که خشم گروهی را بر ضد خلیفه و اطرافیان او برانگیخت.

از باب نمونه خلیفه دوم به وسیله یک فرد ایرانی به نام "ابولؤلؤ" که غلام "مغیره بن شعبه" بود کشته شد، حالا این علت قتل چه بود؟ فعلاً برای ما مطرح نیست و ما در بحث، "علی و شورا" قدری پرده ها را بالا زدیم و به گوشه ای از علت قتل خلیفه اشاره کردیم.

جای بحث و گفتگو نیست که موضوع قتل خلیفه باید از طرف دستگاه قضائی اسلام، تحت تعقیب قرار گیرد، و قاتل و محرکان او (اگر محرکی داشته باشد) تحت ضوابط اسلام، محاکمه گردند ولی هرگز صحیح نیست که فرزند خلیفه، یا فردی از بستگان او، یا رهگذری قاتل را محاکمه کند یا او را بکشد، تا چه رسد، بستگان و یا دوستان قاتل را، بدون محاکمه، بدون این که دخالت آنها در قتل خلیفه ثابت گردد، بکشند. ولی متأسفانه پس از قتل خلیفه، یا در دوران بیماری او، فرزند خلیفه، دو فرد بیگناه را به نام های "هرمزبان" و "جفینه" دختر ابولؤلؤ کشت و آنان را متهم کرد که در قتل پدر او دست داشتند و اگر یکی از صحابه شمشیر را از دست او نمی گرفت و باز داشت نمی کرد، می خواست تمام اسیرانی که در مدینه بودند بکشد.

جنایت "عبیدالله" غوغائی در مدینه برپا نمود مهاجر و انصار، با اصرار تمام از عثمان خواستند که عبیدالله را قصاص کند و انتقام خون هرمزبان و دختر ابولؤلؤ را از او بازستاند.^۳

و بیش از همه، امیر مومنان اصرار کرد که عبیدالله را قصاص کند و به خلیفه این چنین گفت انتقام کشتگان بی گناه را! "عبیدالله" بگیر او گناه بزرگی را مرتکب گردیده و مسلمانان بی گناهی را کشته است اما وقتی از عثمان مأیوس گردید، رویه عبیدالله کرد اگر روزی بر تو دست یابم ترا در مقابل هرمزبان می کشم.^۴

انتقاد از مسامحه عثمان در قصاص عبیدالله بالا گرفت، هنوز خون پاک هرمزان و دختر ابولولو می جوشید خلیفه احساس خطر کرد به عبیدالله دستور داد که مدینه را به عزم "کوفه" ترک کند و زمین وسیعی در اختیار او نهاد و آنجا را "کوفه ابن عمر" (کوفه کوچک متعلق به فرزند عمر) می نامیدند.

عذرهای ناموجه :

تاریخ نویسان اسلامی، از خلیفه و همفکران او، پوزش هایی نقل کرده اند که از پوزش های کودکانه دست کمی ندارند و ما به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۱- وقتی عثمان در باره، عبیدالله به مشاوره پرداخت عمرو عاص این چنین گفت قتل هرمزان موقعی رخ داد که زمامدار مسلمان فرد دیگری بود و زمام مسلمانان در دست شما نبود، از این نظر، در این مورد بر شما تکلیفی نیست پاسخ این پوزش روشن است.

اولاً: بر هر زمامدار مسلمان لازم است حق ضعیف را از ستمگر بستاند خواه حادثه در زمان زمامداری او رخ داده باشد، یا در موقع زمامداری فرد دیگر، زیرا حق، ثابت و پایدار است، و هرگز مرور زمان و تعدد زمامدار، تکلیف را دگرگون نمی سازد.

ثانیاً: زمامداری که این حادثه در زمان او رخ داد، دستور بررسی داد بطوری که وقتی به خلیفه دوم خبر دادند که فرزند او عبیدالله هرمزان را کشت، وی از علت آن پرسید گفتند شایع است هرمزان به ابولولو دستور قتل ترا داده بود، خلیفه گفت از پسر من بپرسید، هرگاه شاهی بر این مطلب داشته باشد، خون من در برابر خون هرمزان باشد، و در غیر این صورت او را قصاص کنید^۵

آیا برخلیفه بعدی لازم نیست که حکم خلیفه پیشین را اجرا کند؟ زیرا هرگز فرزند عمر نه شاهی داشت که هرمزان مباشر قتل پدرش بوده و نه ابولولو چینی دستوری داده بود.

۲- درست است که خون هرمزان و دختر کوچک ابولولو به ناحق ریخته گردید ولی چون مقتولی که وارث نداشته باشد "ولی الدم" او، امام مسلمانان و خلیفه اسلام می باشد، از این نظر عثمان از مقام و موقعیت خود استفاده کرد، و قاتل را آزاد ساخت و او را عفو نمود.^۶

این عذر دست‌کم از عذر پیشین ندارد زیرا هرمان قارچی نبود که از روی زمین روپیده باشد و وارث و بستهای برای او تصور نشود. درحالی که تاریخ می‌گوید او مدت‌ها فرمانروای شوستر بود.^۷ یک چنین فرد نمی‌تواند بی‌وارث باشد بنابراین وظیفهٔ خلیفه این است که از وارث او تحقیق کند و زمام کار را به دست او بسپارد.

گذشته از این، برفرض این که وی بی‌وارث باشد در این صورت حقوق و اموال او متعلق به مسلمانان خواهد بود هرگاه همه مسلمانان قاتل او را بخشیدند، در این صورت خلیفه می‌تواند قصاص او را نادیده بگیرد ولی متأسفانه جریان برخلاف این بود و مطابق نقل طبقات، همه مسلمانان جز چند فرد انگشت شمار، خواهان قصاص عبیدالله بودند.^۸ امیرمومنان با اصرار زیادی می‌گفت " اَقْبِدِ الْفَاسِقَ فَإِنَّهُ أَتَى عَظِيمًا قَتَلَ مُسْلِمًا بِلَا ذَنْبٍ " فاسق را قصاص کن، او گناه بزرگی را مرتکب شده است.^۹ وقتی خلیفه خواست از این راه، وسیله آزادی عبیدالله را فراهم سازد. امام صریحاً اعتراض کرد و گفت خلیفه حق ندارد، حقوقی که متعلق به مسلمانان است نادیده بگیرد.^{۱۰} علاوه بر این مطابق فقه اهل سنت، امام و همچنین دیگر اولیاء مانند پدرو مادر حق دارند که قاتل را قصاص کنند، و یا از او دیه بگیرند، ولی هرگز حق عفو و گذشت ندارند.^{۱۱}

۳- اگر عبیدالله کشته می‌شد دشمنان مسلمانان شماتت می‌کردند و می‌گفتند دیروز امام آنان کشته شد، و امروز فرزند او را کشتند.^{۱۲}

این عذر از نظر کتاب و سنت، ارزشی ندارد، زیرا قصاص یک چنین فببرد متنفذ مایه سرافرازی مسلمانان بود زیرا عملاً ثابت می‌کرد که کشور آنان کشور قانون و عدالت است و خلافاکاران درهر مقام و منصبی باشند به دست قانون سپرده می‌شوند و مقام و نفوذ آنان مانع از اجراء عدالت اجتماعی نخواهد بود.

دشمن در صورتی شماتت می‌کند که ببیند، فرمانروایان و زمامداران، با قانون الهی بازی کرده و هوی و هوسهارا برحکم الهی مقدم می‌دارند.

۴- می‌گویند هرمان در ریختن خون خلیفه، دست داشته است زیرا، عبدالرحمن بن ابی بکر گواهی داد، که من ابولؤلؤ و هرمان و جفینه را دیدم که باهم آهسته سخن می‌گفتند وقتی متفرق شدند، خنجری به زمین افتاد که دو سر داشت و دسته آن در میان آن بود اتفاقاً خلیفه نیز با همان خنجر کشته شد.

"۴۴"

دشمنان خانه زاد، اسلام

اظهار اسلام نمودند تا در فرصت مناسب از مزایای دنیوی آن بهره‌مند شوند چنانکه این حقیقت از گفتار ابوسفیان (بزرگ دودمان بنی امیه) که بعد از خلافت رسیدن عثمان در جمعی از دودمانش ابراز داشته آشکار می‌گردد.^۳

و پیامبر اکرم (ص) نیز درباره آنان چنین فرموده است " هنگامی که بنی امیه به چهل نفر برسند ، بندگان خدا را برده و مال خدا را بخشش الهی نسبت به خود ، و کتاب خدا را وسیله تفسیر و تعلیل و توجیه مقاصد شوم خویش قرار می‌دهند.^۴

این حزب زیرزمینی که از ابتدای ظهور اسلام ، در صدد نابودی آن بودند ولی شرایط زمانی و مکانی به آنها اجازه اینکار را نداد ، ناگزیر ، در زمـره‌ی مسلمانان درآمدند و نیروهای خود را برای

در بخش نخستین این مقاله یادآور شدیم که رهبریهای غلط افراد ناشایست لطمه جبران ناپذیری به پیشرفت اسلام و مسلمانان وارد نموده و گوشه‌ای از این نمایشنامه غم‌انگیز را خواندید ، که از ابتدای حکومت عثمان آغاز گردید و به وجود آمدن دودمان "بنی امیه" و بنی عباس انجامید . اکنون ، دنباله بحث .

۱- دودمان بنی امیه که در قرآن مجید از آنان به " شجره ملعونه"^۱ یاد شده و در لسان پیامبر اکرم (ص) مورد تکذیب و ملعنت قرار گرفته‌اند^۲ اصولاً به مبادی اسلام بی عقیده بودند و به هیچوجه خداودین ایمان را باور نداشتند ولی چون دیدند که اسلام در حال پیشرفت است و مخالفت با آن سودی ندارد ، از این رو به ظاهر ،

و اقدام اصلاحی را نداشت و هر اقدام بر ضد حکومت مساوی با نابودی و سقوط از زندگی بود.

۳- توسعه قلمرو اسلام و اختلاط و امتزاج با ملل مختلف و بالا رفتن سطح زندگی و درآمد، روح طغیان و انحراف را در ملت زنده کرده بود مخصوصاً که میدیدند زماندارانشان به عیاشی و میگساری سرگرمند و به انواع فسق و فجور و جنایت و تجاوز به حقوق و نوامیس مردم اشتغال دارند و آنچه که برای آنان مطرح است توسعه قلمرو حکومت و بهره‌وری از مظاهر زندگی مادی است حقیقتی که بکلی فراموش شده و در نظر نبود اسلام و ساختن جامعه‌ای انسانی و الهی بود.

" جرجی زیدان " درباره مشخصات حکومت اموی و روحیات مردم آن دوره - چنین می‌نویسد
بنی امیه یک هدف، یک مقصد، یک منظور داشتند و آن اینکه مانند زمان جاهلیت رئیس و فرمانروا باشند و برای رسیدن به آن منظور به هر وسیله ای دست می‌زدند و از ارتکاب هیچ عملی خود داری نداشتند و سرانجام هم به مقصود خود رسیدند.

در زمان بنی امیه مملکت اسلامی به منتهی درجه توسعه و گسترش رسید، تا آنجا که در زمان عباسیان هم مملکت اسلامی آنقدر وسیع نبود و تا آن اندازه مسلمانان

انهدام آن در وقت مناسب فشرده کردند و در دوران دوازده ساله حکومت عثمان که خود از همین دودمان بود نیروهای خود را متمرکزتر و جایگاه خود را مستحکمتر نمودند وقتی که معاویه و بعد از او فرزند نالایقش یزید و بعد مروان و بنی مروان که از همین شجره خبیثه بودند سرکار آمدند هر چه زهر داشتند سر اسلام ریختند و هر بلائی که می‌خواستند به سر اسلام آوردند. و با رهبریهای غلط و اعمال زشت خود چنان اسلام را مسخ کردند که یک پژوهشگر تاریخ به هیچوجه اسلام راستین محمد (ص) را با کردار و رفتار اینگروه که خود را جانشین پیامبر و مجری دستورات و آئین او می‌دانستند، منطبق نمی‌یابد.

۲- شام که مرکز خلافت اسلامی شده بود بخاطر دوری آن از مرکز اسلام (مدینه) و نزدیکی آن با رم شرقی (ترکیه کنونی) روح سادگی اسلام را از دست داده تحت تاثیر روح اشرافیگری رم قرار گرفته بود. صحابه و تابعین که از گرمی اسلام گرم شده بودند و سادگی و عدالت و سازندگی اسلام را لمس کرده بودند، یا تا حدود زیادی از بین رفته بودند و یا با مرکز خلافت (شام) فاصله زیادی داشتند و یا اینکه زمان در آنها اثر کرده و به رنگ محیط متملق و چاپلوس و خود فروخته در آورده بود، و یا بقدری اختناق و فشار بر جامعه حکمفرما بوده که کسی جرئت انتقاد

داری بی جهت نگران شو، مرد عاقل که قرآن حفظ نمی کند، قرآن حفظ کردن کار احمقان است!

خالد از این سخن جان تازه گرفته گفت راست گفתי خدا ترا بیا مرزد" ^۵

" جرجی زیدان " در جای دیگر از کتابش در مورد بی لیاقتی و عدم کفایت خلفاء اموی و فساد دستگاه اداری چنین ادامه می دهد " بنی امیه غالباً به سادگی پیمائی و شهوت رانی پرداخته به امور کشور نمی رسیدند ، و حتی به نگاهداری وضع سلطنتی خویش توجه نداشتند و در تعیین و انتخاب والیان و مامورین عالیرتبه دولتی دقت نمی کردند . چه بسا که به خواهش کنیزکی یا در نتیجه دریافت پولی بزرگترین ریاست را به اشخاص نالایق و یا ستمکار می سپردند عاملان که این اوضاع هرج و مرج را مشاهده می کردند ، تمام مساعی خود را برای تحصیل مال و کنیز صرف می کردند و اشخاص درستکار و با ایمان از قبول مشاغل مهم دولتی امتناع می جستند چه که می دانستند خلیفه به هر عنوان باشد از آنان پول می خواهد . . .

مردم خدا ترس پرهیزگاری مانند یزید بن مهلب (که فرمانداری عراق را از ناحیه سلیمان بن عبدالملک نپذیرفت) از قبول شغل دولتی عذر می خواستند و فقط طمع کاران و ستمگران دنبال مقام و منصب می رفتند ، خلفاء که این را می دیدند برای

قدرت و شوکت نیافتند . . . ولی بنی امیه به انتشار دین اسلام اهمیت نمی دادند و از پیروزی ها غنیمت اموال می خواستند از آنرو در زمان آنان انتشار اسلام در جاهای دور دست مانند ترکستان و سند ، متوقف ماند ، در صورتی که مردم آن نواحی به اسلام تمایل داشتند و بد رفتاری خلفای اموی آنان را از اسلام بیزار می کرد و همینکه مختصر محبتی می دیدند مسلمان میشدند و پس از بیداد مامورین متنفر شده مرتد می گشتند . . .

عده ای از مامورین چاپلوس و درعین حال مستبد و ستمگر در دستگاه بنی امیه پدید آمدند که بانواع تملق گوئی خلفای بنی امیه را بیش از آنچه که بودند خودکام و ستمگر بار آوردند و اولین آنان حجاج است که خلیفه را " خلیفه الله " خواند و خلافت را از نبوت برتر شمرد . . .

و همانطور که عمال خلیفه از خلیفه تملق می گفتند ، سایرین هم از عمال خلیفه تملق می گفتند و آنان را به اهانت بر اسلام گستاخ می ساختند می گویند خالد قسری (عامل شام) مرد بی اطلاعی بوده قرآن نمی دانست و اگر آیه ای از حفظ می خواند چند جای آن غلط بوده ، روزی برای مردم خطابه می خواند و در وسط خطابه ، چند خطا از او سرزد بقسمی که سراسیمه خطبه را برید ، اما در آن میان یکی از همان تملق گویان فریاد زد " ای امیر از چه هراس

کند که دیگران بمقابله با او برخاسته بمنظور اصلاح او و دیگران شخصیت و احترام او مورد مخاطره قرار بگیرد.

اسلام برای حفظ احترام و شخصیت افراد و وظایف متعددی را متوجه فرد فرد مسلمانها نموده و در فرصتهای مناسب، آنها را بعبارت‌های گوناگونی گوشزد کرده است از جمله آنها این است که اگر مسلمانها بی بردند که فرد مسلمان (عمدا و یا سهوا) مرتکب گناهی شده است و در اینکار "متجاهر" محسوب نمی‌شود و وظیفه دارند آنرا پیش سایر مردم آشکار نمایند تا شاید بعدها که از عمل زشت خود دست برداشت و پیرامون آن نگرید آبرو و حیثیت و موقعیت اجتماعی او هدر نرود.

رسول اکرم (ص) خطاب بمسلمانها می‌فرماید: **اُسْتُرُّوا عَلٰی اِخْوَانِكُمْ** یعنی "ای مسلمانها اصول برادری ایجاب می‌کند که مثل ساتر و لباسی، عیوب برادران خود را بپوشانید".

پرواضح است که منظور این نیست که در مقام اصلاح عیوب دیگران برنیایید زیرا چنین کاری نه تنها خدمت به برادر دینی است و خودداری از آن خیانت به او و جامعه مسلمین محسوب می‌شود بلکه مقصود اینست که در مقام عیب‌جوئی از او برنیامده و بجهت حساب‌های شخصی و غیر آن، آبرو و حیثیت او را در میان جمعیت از بین نبرید چنین کاری است که اسلام از آن نهی کرده است.

حسین حقانی زنجانی

خط شخصیت دیگران از نظر اسلام

"اگر دیدید کسی بگناهان و لغزشهای دیگران دقیقا رسیدگی می‌کند ولی از اعمال زشت و ناپسند خود غفلت می‌ورزد بدانید که خود را فریب داده است.

از سخنان امام صادق (ع)

از مجموع مدارک معتبر اسلامی (اخبار و قرآن مجید) بخوبی استفاده می‌شود که اسلام بطور کلی به شخصیت هر فرد مسلمانی ارج نهاده، راضی نیست بر موقعیت فردی و اجتماعی او کوچکترین آسیبی وارد آید مگر اینکه خودش نتواند آنرا حفظ کند و مرتکب اعمالی بشود که وظیفه امر بمعروف و نهی از منکر کسه بعهده هر مسلمانی گذارده شده است ایجاب

نیز هست (و حتما در مقام اصلاح آنها بر آری قبل از اینکه با حیثیت مردم بدون جهت بازی کنی) .

علی (ع) کسانی را که در اصلاح صفات ناپسند خویش نمی‌کوشند و تنها همشان صرف عیوب دیگران می‌گردد مورد مذمت قرار داده می‌فرماید :

" تعجب دارم از کسانی که عیوب دیگران را مورد تقبیح قرار می‌دهند در حالیکه بزرگترین عیوب را خود دارا هستند و ابدا آنها را نمی‌بینند و باز تعجب دارم از کسانی که در مقام اصلاح عیوب جامعه هستند (و بآن دلسوزی می‌نمایند) در حالیکه خودشان شدیداً به آنها دچار بوده و اعمال زشتی را مرتکب می‌شوند و هرگز در مقام اصلاح خودشان بر نمی‌آیند . و تنها همت خود را صرف اصلاح دیگران می‌نمایند . ۵

و حتی آنحضرت در برخی از کلمات گهربار خود از اینگونه افراد ، به بدترین مردم " نام می‌برد " **شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَغْفِرُ الزَّلَّةَ وَلَا يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ** " بدترین مردم کسانی هستند که از لغزش دیگران در نمی‌گذرند و عیوب آنان را نمی‌پوشانند . ۶

از کلمه " **شَرُّ النَّاسِ** " که در این روایت واقع شده است استفاده می‌شود که این عمل مذموم منشاء آفات و شرور ریادی بوده ، زیانهای بیشماری برای جامعه به ارمغان می‌آورد .

از کلمه " **إِخْوَانَكُمْ** " بخوبی پیداست که اسلام در این دستور ، روی عاطفه برادری و مسلمانی تکیه کرده و می‌خواهد که هر مسلمانی بمنزله لباسی باشد که عیوب برادر مسلمان خود را می‌پوشاند و آبرو و شخصیت او را از گزند حفظ می‌نماید . و در برخی از روایات این وظیفه برادری به این نحو تعبیر آورده شده است . علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید . ۲

" **أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعْيِبَ مَا فِيكَ** " مثله " یعنی " بزرگترین عیب این است که دیگران را سرزنش کنی چیزی که خود دارای آن هستی ، منظور این است که انسان باید در مرحله اول در فکر اصلاح عیب خود باشد تا گفتارش در دیگران موثر افتاده ، باصلاح جامعه بیانجامد و بدیهی است که اصلاح عیوبی که غالب افراد ، آنها را دارا می‌باشند قهراً مانع از این می‌شود که به عیوب دیگران پردازند چنانکه علی (ع) می‌فرماید

" **مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ** " ۳

کسیکه اصلاح عیوب خود را مدنظر قرار دهد ناگزیر ، از جستجوی عیوب دیگران دوری می‌نماید و بخود می‌پردازد ، و بی-جهت از دیگران عیب‌جوئی نمی‌کند و باز آنحضرت فرمود " **أَسْتُرْ عَوْرَةَ أَحِيكَ لِمَا تَعْلَمُهُ فَيْكَ** " ۴ یعنی عیب دیگران را ببوشان جهت اینکه نظیر این عیوب در خودت

ماظَنَّتْ^۸ یعنی "پوشانیدن آنچه از عیوب دیگران می بینی بهتر از آشکار ساختن عیوبی است که به آنها گمان می بری".

زیرا اولاً ممکن است عیوبی که در دیگران در ظاهر می بینی مبتنی بر پندار و گمان باشد و نباید بمجرد گمان و پندار با شخصیت افراد بازی کنی.

و ثانیاً با اشاعه آنها چه نتایج سودمندی باو و جامعه عاید می گردد. جز اینکه شکاف بین مسلمانها زیاد شده وهم بستگی مسلمانها روه ضعف می نهد. نتیجه دیگری ندارد بلکه برعکس اگر عیب دیگران را آشکار کنی چه بسا ممکن است روزی برسد که از این عمل زشت و ناپسند خود نادم و پشیمان گردیده، توبه نماید از اینرو علماء علم اخلاق "ستر عیوب" را یکی از شعب پند و اندرز و نصیحت و مایه تنبهاکار و صاحب عیب بشمار آورده اند.^۹

علاوه بر این خداوند پاداشهایی در دنیا و آخرت بر عیب پوشان وعده داده است چنانکه از رسول اکرم (ص) منقول است "مَنْ سَتَرَ عَلَيَّ مُسْلِمًا سَتَرْتَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ كَسَيْكَةِ عَيْبِ مُسْلِمَانِي" را بیوشاند خداوند در دنیا و آخرت عیب او را می پوشاند.^{۱۰}

اهمیت این موضوع وقتی بیشتر روشن می شود که ملاحظه کنیم که چگونه خداوند ستار العیوب بوده راضی نیست عیوب مردم و گناهان آنان بدون اینکه نتیجه

و در برخی از احادیث از چنین کسی بعنوان شخص جاهل نام برده شده است چنانکه علی (ع) می فرمود

"كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ يَجْهَلَ عَيْبَ نَفْسِهِ وَيَطْعَنَ عَلَى النَّاسِ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ التَّحْوِيلَ عَنْهُ"^۷ در جهالت شخص کافی است که از عیوب خویش غافل باشد ولی به طعن سایر مردم زبان باز کرده در مورد عیوبی که خودش قدرت دوری از آنها را ندارد به عیب جوئی دیگران می پردازد.

از همه اینها گذشته پوشانیدن عیوب مردم، زمینه زندگی مسالمت آمیز را که یکی از اصول مهم اجتماعی اسلام بشمار می رود فراهم می آورد زیرا بدیهی است اگر بنا باشد با کوچکترین عیبی که هر کسی در برادر دینی خود می بیند آنرا آشکار کند و بعزت و شخصیت او احترام نگذارد او نیز متقابلاً همان کار را انجام داده، بدین ترتیب جامعه دچار تفرقه شدیدی گردیده زندگی مسالمت آمیز، بکلی از بین می رود از اینرو است که علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید

"أَسْكَنْتُ وَأَسْتَرْتُ تَسْلَمُ" یعنی "در مقابل عیوب دیگران سکوت کن (و آنرا ندیده بگیر) و آنرا بیوشان تا زندگی مسالمت آمیز برای جامعه فراهم گردد.

و باز آنحضرت در کلام دیگری باین معنی اشاره می کند چائیکه می فرماید:

"سَتْرُ مَا عَايَنْتَ أَحْسَنُ مِنْ إِشَاعَةِ"

شاگردان مکتب پیشوای هفتم (ع)

هشام بن حکم

مهدی پیشوائی

این احترام فوق العاده امام ، توجه همه حاضران را به سوی جوان جلب کرد و این کار ، برای آنان گران آمد . امام که این معنی را درسیمای آنان خوانده بود ، رمز مطلب را گوشزد کرد و فرمود این جوان بادل و زبان و دست خود (با تمام نیرو) مارا باری می کند . کرد وثابت نمود که اگر آن جوان را در صدر مجلس جا داده ، بیاس عظمت و شایستگی علمی و خدمات ارزنده اوست . این جوان چه کسی بود و چگونه در آن سنین جوانی به چنین مقامی رسیده بود ؟ او کسی جز هشام بن حکم نبود !

★★★

نام هشام بن حکم نه تنها در جامعه

مسلمانان از سراسر کشور اسلامی در مراسم با شکوه حج شرکت کرده بودند ، روز عید قربان بود و حاجیان برای ذبح قربانی در صحرای منی اجتماع نموده بودند امام صادق (ع) پس از فراغت از برنامه خاص آن روز ، در چادری نشسته بود و گروهی از بزرگان بارانش مانند " حمران بن اعین " ، " قیس ماصر " ، " یونس بن یعقوب " و " مؤمن طاق " که همه از فضلا و دانشمندان بودند حضور داشتند . در این هنگام جوانی نوری که تازه موهای صورتش سبز شده بود ، وارد شد ، پیشوای ششم در حالی که از دیدن جوان ، شادی در صورتش موج می زد در صدر مجلس برای او جا باز کرد و وی را نزدیک خود نشانید ، در صورتی که حاضران از نظر سن از او بزرگتر بودند و همه از شخصیت‌های بزرگ علمی محسوب می شدند .

سال هیجدهم - شماره ۶

به جهان تشیع کرد و به ویژه از اصل امامت که از ارکان اساسی عقیدتی شیعه است، به شایستگی دفاع کرد و مفهوم سازنده آن را در رهبری جامعه، بخوبی تشریح نمود.

اینکه هشام را از شاگردان پیشوای هفتم شمردیم، به این جهت است که پیشوای ششم در سال ۱۴۸ هجری رحلت نمود، در حالی که هشام تا سال ۱۹۹ هجری حیات داشته است.^۷ و می‌دانیم که امام هفتم در سال ۱۸۶ به شهادت رسیده است.^۸ بنابراین گرچه پایه‌های عقیدتی و شخصیت بارز علمی هشام در مکتب امام صادق (ع) استوار گردید و در این دانشگاه بود که اساس تکامل فکری و اسلامی او نقشبندی شد اما از سال ۱۴۸ به بعد، شخصیت والای او در محضر امام کاظم (ع) تکامل یافت و به اوج ترقی و شکوفایی رسید چنانکه دانشمندان ما، نه تنها او را جزء راویان و اصحاب امام کاظم (ع) نمام برده‌اند^۹ بلکه از یاران خاص آن حضرت^{۱۰} و مورد اعتماد و عنایت ویژه آن بزرگوار شمرده‌اند.^{۱۱}

در جستجوی حقیقت

بررسی تاریخ زندگی هشام نشان می‌دهد که وی شیفته دانش و تشنه حقیقت بوده و برای رسیدن به این هدف و سیراب شدن از زلال علم و آگاهی، اولاً علوم عصر خود را فرا گرفته است و برای تکمیل مکتب اسلام

اسلامی آن روز، بلکه تا امروز نیز برای همه کسانی که از تاریخ تشیع و تاریخ متکلمان بزرگ شیعه آگاهی دارند، نامی آشناست.

گرچه تاریخ دقیق تولد او در دست نیست^۲ و نیز محل تولدش مورد اتفاق دانشمندان نمی‌باشد زیرا طبق نوشته گروهی او اصلاً کوفی بوده و در شهر "واسط"^۳ تولد و پرورش یافته و در بغداد به تجارت می‌پرداخته است^۴ ولی برخی دیگر محل تولد و پرورش او را کوفه می‌دانند.^۵ اما آنچه از بررسی کتب رجال و تاریخ برمی‌آید این است که ابتداء در کوفه سکونت داشته و سپس به بغداد منتقل شده و در آخر عمر مجدداً از بغداد به کوفه انتقال یافته و در آنجا چشم از جهان فرو بسته است.^۶ در هر حال این مسائل در بررسی زندگی علمی او چندان مهم نیست و تأثیری در هدف ما از این بحث ندارد، آنچه مهم است بررسی شخصیت علمی و خدمات ارزنده او است.

عظمت علمی هشام :

در هر حال او دانشمندی برجسته، متکلمی بزرگ، دارای بیانی شیرین و رسا، و در فن مناظره فوق العاده زبر دست بود، او از بزرگترین شاگردان مکتب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بشمار میرفت.

او در آن عصر که شیعیان از هر سو مورد فشار سیاسی و تبلیغاتی از ناحیه قدرتها و فرقه‌های گوناگون بود، خدمات ارزنده‌ای

است و سپس وارد مکتب "جهمیه" شده و یکی از پیروان "جهم بن صفوان" جبری بوده است و این معنارا از نقاط ضعف هشام شمرده اورا متهم بانحراف عقیده نموده اند^{۱۲} در صورتی که اولاً او نه تنها شاگرد ابوشاکر نبوده بلکه با او مناظراتی داشته که سرانجام باعث تشرف ابوشاکر به آئین اسلام شده است.^{۱۳}

و بر فرض که این نسبت صحت داشته باشد، شرکت او در بحثها و انجمنهای پیروان مکتبهای گوناگون، ثابت نمی کند که حتما عقاید آنها را قبول داشته است، بلکه تماس با آنان بمنظور آگاهی و بحث و مناظره بوده است.

و ثانیاً این تحولات، در سیر تکامل عقلی و فکری برای کسی که در جستجوی حقیقت است و می خواهد حق را با بینش

دانش خود، کتب فلسفی یونان را هم خوانده و از آن فلسفه بخوبی آگاهی یافته است بطوری که کتابی در رد "ارسطو" طالبیس نوشته است.

و ثانیاً در سیر تکاملی فکری و علمی وارد مکتبهای مختلف شده ولی فلسفه هیچ مکتبی اورا قانع نکرده و فقط تعالیم روشن و منطقی و استوار آئین اسلام، عطش او را تسکین بخشیده است و به همین جهت، پس از سیر مکتبهای گوناگون، از آنها دست کشیده و بوسیله عمویش، با امام صادق (ع) آشنا شده و از آن تاریخ، مسیر زندگی او در پرتو شناخت عمیق اسلام و پذیرفتن منطق تشیع، بکلی دگرگون شده است.

برخی گفته اند هشام بن حکم، در آغاز کار، مدتی از شاگردان "ابوشاکر ریصانی" (زندیق و مادی معروف) بوده

- ۱- رجال مامقانی ۲ ص ۲۹۲ - تاسیس الشیعه ص ۳۶۱
- ۲- به گواهی بعضی از قرائن، گویا در اوایل قرن دوم هجری چشم به جهان گشوده است (هشام بن الحکم عبدالله نعمه ص ۳۷)
- ۳- واسط یکی از شهرهای عراق است.
- ۴- رجال کشی ص ۲۵۵ - تاسیس الشیعه ص ۳۶۰
- ۵- رجال نجاشی ص ۳۰۵ - ضحی الاسلام ج ۳ ص ۳۶۸
- ۶- رجال مامقانی ج ۲ ص ۳۰۰
- ۷- فهرست شیخ طوسی ص ۳۵۵ - رجال نجاشی ص ۳۰۴ - مرحوم مامقانی در تنقیح - المقال (ج ۲ ص ۳۰۱ و عبدالله نعمه در کتاب "هشام بن الحکم ص ۴۱ این مطلب را تأیید نموده اند ولی کشی تاریخ وفات او را سال ۱۷۹ نوشته است (ص ۲۵۶)
- ۸- وفات آن حضرت را در سال ۱۸۳ و ۱۸۹ نیز نوشته اند
- ۹- رجال مامقانی ج ۲ ص ۲۹۴ - تاسیس الشیعه ص ۳۶۱ - رجال نجاشی ص ۳۰۵
- ۱۰- فهرست شیخ طوسی ص ۳۵۵
- ۱۱- رجال کشی ص ۲۶۹
- ۱۲- هشام بن الحکم عبدالله نعمه ص ۴۸-۵۳
- ۱۳- قاموس الرجال ج ۹ ص ۳۵۱

بقیة : عوامل انقلاب و سرزنش

این پوزش در دادگاه اسلام ارزش ندارد ، زیرا گذشته براین که گواهی دهنده یک نفر است ، اجتماع سه نفر که باهم آشنائی دیرینه دارند و یکی از آن سه نفر ، دختر یکی است نمی تواند گواه بر توطئه آنان برقتل خلیفه باشد ، شاید هرزمان در آن مجمع ابولولو را از قتل خلیفه نهی می کرده است . آیا با حدس و تخمین و گمان می توان خون اشخاص را ریخت ؟ و آیا اینگونه مدارک احتمالی در هیچ دادگاهی قابل قبول هست ؟

این پوزش های نادرست سبب شد که قاتل هرزمان ، مدتها آزاد زندگی کند و انتقام او از قاتل وی گرفته نشود ولی امام به او گفت اگر روزی بر تو دست یابم قصاص هرزمان را از تو باز می ستانم^{۱۳} وقتی امام زمام امور را به دست گرفت عبیدالله از کوفه به شام گریخت امام فرمود اگر امروز فرار کند ، روزی به دام می افتد ، چیزی نگذشت که درنبرد صفین به دست امام ، و یا اشتر ، و یا عمار (به اختلاف تاریخ) کشته شد .

- ۱- سوره مائده آیه ۵۴ از سرزنش ، سرزنش کنندگان نمی ترسند .
- ۲- الاستیعاب نگارش عبده ج ۴ / ص ۳۷۴
- ۳- طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۱۷ ط بیروت
- ۴- انساب بلاذری ج ۵ ص ۲۴
- ۵- سنن بیهقی ج ۸ ص ۶۱ چاپ افست
- ۷- قاموس الرجال ج ۹ ص ۳۰۵
- ۸- طبقات ج ۵ ص ۱۷
- ۹- انساب بلاذری ج ۵ ص ۱۳۶
- ۱۰- قاموس الرجال ج ۹ ص ۳۰۵ به نقل از الجمل تالیف مفید
- ۱۱- الغدیر ج ۸ ص ۱۴۱ ط نجف نقل از بدایع الصنایع ملک العلمای حنفی
- ۱۲- تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۱
- ۱۳- انساب بلاذری ج ۵ ص ۲۴

آن نظر داد^{۱۴} و می دانیم که هشام تا آخر عمر درراه ترویج اسلام و تشریح مبانی تشیع کوشش کرد و کارنامه درخشانی از خود بیادگار گذاشت که بخواست خدا ، بتدریج آن را ورق خواهیم زد .

بقیة : هشام بن حاتم ...

و آگاهی کامل تشخیص بدهد ، نقطه ضعیفی شمرده نمی شود ، بلکه باید نقطه نهائی سیر فکری و عقیدتی او را در نظر گرفت و برحسب

۱۴- هشام بن حکم سید احمد صفائی ص ۱۴- رجال مامقانی ج ۲ ص ۳۰۱



ایستغناء را ایرانیان بوجد آوردند؟

بعضی از نویسندگان با تظاهر دروغین و بیمارگونه، به "روشنفکری" و "نژادپرستی" تاریخ و فرهنگ و هنر و مذهب و بالاخره همه ارزشهای انسانی ما را بباد مسخره می‌گیرند.

داود الهامی

آموزگاران مطلق

غربیها، انسان، علم، فلسفه، تعلیم و تربیت، زندگی و اخلاق جدید، نظامهای اجتماعی و اقتصادی و رهبری سیاسی، ادبیات و هنر و زیباشناسی و سرانجام همه ابعاد زندگی را برای ما تفسیر و تصویر کرده‌اند البته آنچنان که خود می‌اندیشند و خود می‌خواهند، اینها، زیاد عجیب نیست، عجیب این است که غربیها می‌خواهند حتی عقاید دینی و مسائل مذهبی ما را هم برای ما تشریح کنند و ما هم برای شناخت دین و عقایدمان، و دیدن سیمای تاریخی و اسلامی و معنوی خودمان چشم و گوش به این "آموزگاران مطلق" دوخته‌ایم و حتی گروهی از دانشمندان و محققان و نویسندگان ما مصرف‌کنندگان کالاهای صادراتی ماشین فرهنگی غرب اند، محققان ما نیز مترجم آنها هستند!

این است که شرق‌شناسان غرب، به این فکر افتاده‌اند، تا بفهمند که ما ایرانیان چرا شیعه شده‌ایم؟ بالاخره اظهار عقیده کرده‌اند ما ایرانیان از آنجهت مذهب شیعه را پذیرفته‌ایم تا در زیر پرده تشیع معتقدات و آداب کهن خود را حفظ نماییم!

دو دسته مغرض و بهانه‌جو

پندار غلط و نادرست اینها برای دو دسته "مغرض" و "بهانه‌جو"، بهانه‌ء خوبی شده است، یکی بعضی از برادران متعصب اهل سنت که به عقیده خود خواسته‌اند. بحث درباره شیعه را در افق وسیعتری دنبال کنند، به نوشته‌های بیگانگان مانسند. "ولهوسنو"، "رونلدس"، "دوزی"، "براون" و "هانری آلمانی" و امثال اینها مراجعه می‌نمایند... و نوشته‌های آنها را برای خود مدرک اخذ می‌کنند.

چنانکه دکتر "احمد امین مصری" همین کار را در کتاب خود "فجر الاسلام" کرده است و به مذهبی که سرشار از حیات و حرکت و راستی و بیداری است و دارای جاذبه نیرومند و اثر بخش معنوی می‌باشد نسبتهای ناروایی داده است و با کمال بی‌پروائی درباره مذهبی که عقاید خود را بر پایه‌های استوار بنا نهاده، چنین نوشته است "حق اینست آئین تشیع پناهگاهی است که هرکس می‌خواهد اساس اسلام را بر اثر عداوت یا حسد درهم بکوبد به آن پناه می‌برد، همچنین کسانی که می‌خواهند تعلیمات پدران یهودی و یا نصرانی یا زردشتی خود را وارد اسلام کنند اغراض شوم خود را در پناه آئین تشیع انجام می‌دهند"^۱

پایه تحقیقات بی‌اساس احمد امین دو چیز است نخست اینکه تشیع یک فکر ایرانی است، دوم اینکه افکار جدیدالورود ایرانی در سده سوم "اسلام سلف صالح" را آلوده کرد.

متأسفانه بعضی از نویسندگان سعودی به گفته‌های بی‌دلیل آقای احمد امین جنبه تاریخی داده و گفتار موهوم او را در باره تشیع، در کتابهای دبیرستانی خود آورده‌اند که از طریق مجله مکتب اسلام و سایر موسسات شیعه به آن اعتراض گردید و تصمیم به حذف آن گرفتند.

علامه بزرگوار مرحوم "شیخ محمدحسین کاشف العطاء" برای این تهمتهای ناروا کتاب ارزشمند "اصل الشیعه و اصولها" را نوشته است^۲

تحقیقات ناشیانه و مضحک

گروه دیگر نژاد پرستان و ناسیونالیستهای منفی و شبه محققان ایرانی هستند، آنها که کارشان نشخوار کردن حرفهای بی‌اساس غریبه‌است، گفته‌های آنان را در باره

پیدایش تشیع و ماهیت آن، وحی منزل دانسته و ادای مستشرقان بازاری و مغرور را درمی آورند.

مولف کتاب " تاریخ فرهنگ ایران " در باره شیعه بودن ایرانیان چنین می نویسد:
 " ایرانیان مطابق سنت تاریخی خود که سلطنت را ودیعه الهی و پادشاه را نماینده خدا بر روی زمین میدانستند، پس از انقراض ساسانیان عقیده به موروثی بودن خلافت در خانواده حضرت علی بن ابیطالب (ع) داشتند و مذهب شیعه را به وجود آوردند، بهمین جهت بنی امیه آنها را با نظر بغض و کینه می نگریستند و از امور دولتی دور می داشتند، بهمین سبب نیز ایرانیان و موالی (مسلمانان غیر عرب) و مومنین در تمام ۹۲ سال خلافت با آنها مبارزه می کردند... " ۳

آری این، تحقیق یک استاد ممتاز دانشگاه تهران است یعنی کسیکه تمام منابع و مدارک مذهب شیعه را در اختیار دارد و اگر او با داشتن اینهمه منابع معتبر اینگونه درباره شیعه قضاوت کند دیگر از امثال احمد امین مصری، چه انتظاری می توان داشت، که به اعتراف خودش در موقع نوشتن (فجر الاسلام) به منابع و کتب شیعه دسترسی نداشته است. ۴

یک استاد و محقق دیگر نیز در کتاب خودش "تاریخ ادیان" درباره انتشار شیعه علی در ایران، گفته های مستشرقین را رونویسی کرده و می نویسد " برای این امر، چند سبب است یکی آنکه علی بن ابیطالب در آغاز خلافت خود، محل خلافت را از مدینه به شهر کوفه منتقل فرمود، از این سبب به کشور ایران نزدیکتر شد و ایرانیان به او و اصحابش تقرب حاصل کردند.

دیگر آنکه، از آن زمان که علی شاهزاده خانم ایرانی شهربانو دختریز دگرد سوم ساسانی را بمزاجت فرزند خود حسین بن علی درآورد.

دیگر آنکه، نزد ایرانیان از دیرباز عقیده به حق " سلطنت توارشی " رکنی رکن بود و ریشه اصیل داشت این عقیده را پس از قبول اسلام نیز، با خود در دین نوین داخل کردند و مبانی کلامی و سیاسی خاصی بر روی آن بنیاد نهادند... " ۵

این نویسنده سه دلیل راجع به شیعه بودن ایرانیان ذکر کرده است که فقط دلیل اول از خودش می باشد و آن دو دلیل دیگر را مستشرقان قبل از او گفته اند.

دلیلی که درباره انتشار شیعه در ایران آورده است، این است که چون محل خلافت به شهر کوفه منتقل شد ایرانیان بحضرت علی و اصحابش تقرب حاصل کردند و در نتیجه مذهب شیعه را اختیار نمودند.

آری اگر نزدیک بودن شهر کوفه (محل خلافت علی) باعث شیعه شدن ایرانیان باشد، پایتخت عباسیان که درخود ایران بود و پیوسته عباسیان با ایران محشور بودند می بایست ایرانیان نسبت به خاندان بنی عباس علاقه و ارادت نشان دهند، و مذهب آنان را بپذیرند.

مگر اینکه بگوئیم چون ایرانیان به محل خلافت نزدیک شدند، علی و خاندانش را بهتر شناختند و به علت فضیلت و ارزشهای انسانیان به آنها علاقمند گشتند. و از اینها عجیب تر سخنان نویسنده‌ای است که او ضمن بحث در اینکه تدریس تاریخ در مدارس ما خشک و مرده و سطحی است و باید زنده و اساسی و تحلیلی باشد، می نویسد: "... ضمن مطالعه به این مطلب برخوردیم که پیدایش فرقه شیعه از ابتکارات فکر ایرانی و به خاطر حفظ استقلال ملی و شعایر باستانی او بوده است از آنجهت که امام حسین (ع) دختر آخرین پادشاه ایرانی را بزنی اختیار کرده بودند، فرزندان ایشان و سپس فرزندانشان از شاهزادگان و منسوب به سلسله‌های با عظمت ایرانی شمرده شده باین ترتیب دولت حکومت ایرانی و شعایر و افتخارات او تامین شده است و از آن به بعد کلمه "سید" هم که به اولاد ائمه اطلاق می شد در واقع جانشین کلمه شاهزاده گشته است ...

ماهیت و اهمیت این ابتکار فکر و عاطفه ایرانی که برای حفظ ملیت او صورت گرفته با مطالعه بیشتری در مذهب قدیم ایران یعنی زردشتی و آداب و رسوم و سنتی که از آن دین دارد ریشه شیعه دین اسلام شده بهتر معلوم گشته و رابطه فرقه شیعه با تاریخ باستان ایران و همینطور دوره فعلی حیات ما روشن می شود، یعنی درک می کنیم که چطور بعضی عقاید و سنن ایران باستان از طریق مذهب شیعه برای ما حفظ شده است" ۶

خوب ملاحظه می کنید تحقیقات یک نفر استاد دانشگاه در باره پیدایش مذهب شیعه بقدری از مرحله دوراست که حتی یک کلمه هم با حقیقت وفق نمی دهد. مفرضانه تر از این، حرفهای بی اساس مولف کتاب " تمدن ایران باستان " است که او با تظاهر دروغین و بیمارگونه به " ملیت " به مفاخر تراشیهای فاشیستی پرداخته و می نویسد

" اسلام برای ایران یک لقمه کوچک بود و لهذا ایرانی نمی توانست به آن قناعت کند، و از طرف دیگر غلبه قوم وحشی عرب بر یک قوم با فرهنگ و متمدن باعث شد که ایرانی اصول اسلامی را تغییر شکل بدهد، ادیب پیشاوری در این باره به " مورس برنو "

چنین اظهار داشته بود:

" ما اصول اساسی اسلام را اقتباس کرده و آنها را با عادت و افکار و رسوم خود تطبیق داده ایم نبوغ ایرانی همینطور در مورد عقاید ارسطو رفتار کرد اصول و احکام قرآن را نیز تا آنجا که با روحیه او مناسب بوده اخذ و بقیه را رد یا تغییر شکل داده است "

باز " موریس برنو " در کتاب (زیر آسمان ایران) می نویسد " یک ایرانی ظریف و مطلع بمن گفت اسلام برای مادرست نشده بود اعراب آن را بر ما تحمیل کردند . اما ما عکس العمل نشان دادیم و همه کار را برای تغییر شکل دادن کیش فاتحینمان صورت دادیم ، تشیع ما در اصل جنبه سیاستش بیشتر از جنبه الهی بود و صورت جنبش برای اعتراض و دفاع ملی داشت . "

مؤلف کتاب " تمدن ایران باستان " بعد از نقل این مطلب از کتاب " در زیر آسمان ایران " نتیجه گرفته بنابراین اسلام دو نوع است اسلام ایرانی و اسلام عرب ، اسلام ایرانی همان ، آپین زردشت است که لباس سیاه در بر کرده است و اسلام ایرانی همیشه عزا دارد و بیاد روزهای پرافتخار سابق خود پیوسته سوگوار است .^۷ و سخنان دیگری شبیه به این پربشان گوئی های هذیان گونه .

چرا به کتب اصیل شیعه مراجعه نمی کنند ؟

راستی شگفت آور است چیزی که این نویسندگان به آن توجه ندارند و گویا فکر هیچکدام خطور نمی کند مراجعه به کتب اصیل شیعه است هرگاه واقعا این نویسندگان حسن نیت داشتند ، می بایست قبل از هرچیز به منابع و مدارک دست اول شیعه مراجعه می کردند ، امروز اگر کسی اینگونه مطالب را درباره شیعه در دورافتاده ترین نقاط عالم بنویسد ، مسلما معذور نیست بلکه در خور هرگونه سرزنش می باشد ، تا چه رسد که این مطالب را درمهد تشیع (ایران) نوشته باشند!

آئینی که منطقی ترین آئین های دنیاست و اساس مکتب و عقاید آن برپایه های استوار بنا شده است ، مذهبی که مغز و حقیقت اسلام را تشکیل می دهد ، مذهبی که روز ولادتش با روز ولادت اسلام ، یکی است وقتی که انسان اینگونه بحثهای نویسندگان را درباره اصل پیدایش شیعه و انتشار آن در ایران می بیند ، بقول مرحوم " کاشف الغطاء " بیاد آن داستان عجیبی می افتد که " راغب اصفهانی " نقل نموده است ، می گویند .

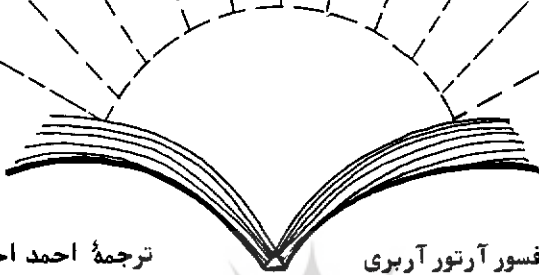
کسی نزد "جعفر بن سلیمان" آمد و گفت فلان شخص کافر است بچه دلیل؟
گفت او خارجی، معتزلی، ناصبی، حروری، جبری، رافعی است که به "علی بن خطاب" و "عمر بن ابی قحافه" و "عثمان بن ابی طالب" و "ابوبکر بن عفان" دشنام و ناسزا می‌گوید و نسبت به "حجاج" که کوفه را بر سر "ابوسفیان" خراب نمود و با حسین بن معاویه در روز قتائف جنگ کرد بدگوئی می‌کند.

جعفر بن سلیمان پس از شنیدن این عبارت سراپا غلط و مضحک گفت "خدا مرگت دهد، نمی‌دانم برچه چیز تو رشک ببرم و حسد بورزم؟ آیا برای علم شرشار تو به انساب، یا اطلاعات تو در زمینه ادیان و عقاید و مذاهب" ^۸

کوتاه سخن آنکه این نویسندگان محقق نما با تظاهر دروغین به "روشنفکری" تاریخ و فرهنگ و مذاهب و حیثیت و همه ارزشهای انسانی ما را لگدمال کرده اند و می‌گویند "ایرانیان از آنجهت شیعه شدند که در زیر پرده تشیع معتقدات و آداب کهن خود را حفظ کنند، یعنی ایرانی در همه این مدت طولانی از روی نفاق و دورویی اظهار اسلام کردند و همه ادعاهای مسلمانیشان که تاریخ را بر کرده است و از هر قوم دیگر پیشروتر بوده‌اند دروغ محض است چهارده قرن است که دروغ می‌گویند و دروغ می‌نویسند و دروغ عمل می‌کنند، آیا اینان با حیثیت و شرافت ملت ایران و ایرانی بازی نمی‌کنند؟ ای کاش این وطن پرستان کاذب واقعا وطنخواه می‌شدند و درباره پیدایش مذهب شیعه و راز شیعه بودن ایرانیان، بجای اینکه به سراغ بیگانگان بروند، این موضوع را از یک ایرانی اصیل و جهان دیده و از سرسلسله مسلمانان ایرانی و صحابی بزرگ "سلمان فارسی" می‌پرسیدند آن وقت خوب می‌فهمیدند، شیعه یعنی چه؟ و راز شیعه بسودن ایرانیان چیست؟

سلمان فارسی سه روز بعد از رحلت رسول اکرم (ص) در مقابل کسانیکه امیر مومنان علی (ع) را ترک کرده بودند خطبه‌ای ایراد کرد و این حقیقت را فاش نمود که قسمتی از آن را شیخ جلیل و محدث عالیقدر "ابومنصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی" از علمای قرن ششم هجری در کتاب "احتجاجات" خود نقل می‌کند بموجب آن خطبه تاریخی سلمان فارسی به مسلمانان بخصوص ایرانیان هشدار داده می‌گوید ای مردم سخن مرا گوش دهید و در اطراف آن نیکو بیندیشید و بدانید از شخصیت علی بن ابیطالب و مقامات او اطلاعات بسیاری دارم... سلمان پس از آن شمه‌ای از مقامات عالیسه و شایستگی آنحضرت را برشمرد و بعد از آن گفت ای مردم رسول خدا (ص) روی همین اصول

حقیقت جارا دانه



ترجمه احمد احمدی

از پرفسور آرتور آربری

پرفسور آرتور آربری، استاد سابق دانشگاه قاهره و کمبریج، که مسلط به زبان عربی و انگلیسی هردو بوده، یکی از بهترین مترجمین قرآن مجید به زبان انگلیسی است که ترجمه او اخیراً در ایران نیز در یک مجلد چاپ و منتشر شده است.

آنچه را که در زیر میخوانید، خلاصه‌ای از مقدمه آربری بر جلد دوم آن ترجمه است که توسط آقای "دکتر احمد احمدی" با فارسی برگردانده شده است.

آنها از این کتاب، برای کسی که بخواهد آنها را در حد کمال ممکن و با دقت و امانت ترجمه کند، نارسا است، خود من پیش از آنکه به کار ترجمه قرآن بپردازم سالهای متعددی آنها را از آغاز تا پایان به دقت تمام خوانده بودم و به یقین تلاش پیگیر و منظم جهت یافتن بهترین معادل انگلیسی برای هر یک از معانی و آهنگهای متن عربی، آنچنان تعمقی به من داد که بتوانم تا قلب قرآن نفوذ کنم و در عین حال درایت

این مقدمه، آغاز نیمه دوم از ترجمه جدید قرآن است و پایان یک مرحله از کارهای رانسان می‌دهد که در نهاد و طبیعت از زمره کارهای پایان ناپذیر است.

ماههای بسیار بر من گذشت که در تمام این مدت، قرآن انیس دائمی و موضوع آگاهانه‌ترین تحقیق من بود.

بسیاری ادعای کنند قرآن را بارها خوانده‌اند و آنرا خوب می‌دانند اما به عقیده من می‌توان گفت که فهم و ارزیابی

البته احساس گرم و پرشور نسبت به این آهنگ یکی از بارزترین خصائص مردم عرب است که به صورتهای گوناگون نمودار می‌گردد. هیچ ملتی به اندازه عرب علم عروض و بدیع را به این درجه از کمال و پیچیدگی و غنا نرسانیده است. "اوزانی" که شعرائ عرب از قدیمترین زبانها در آنها شعر سروده‌اند نشان دهنده چشم انداز گسترده‌ای است از قالبهای موزون که از سراسر آنها با سهولت و بی هیچ تکلفی استفاده شده است و از یکایک آنها بخوبی برمی‌آید که مقبول طبع شنونده واقع شده‌اند.

آهنگ، در سراسر قرآن با قدرت و تاثیر تمام، وجود دارد، اما بیان لطیف و آرام بخش آیات قصص و قانونگزاری و آهنگ حیاتبخش سنایش و تسبیح، و نوازش دل‌فرو ریز حرکات الهام، در نوسان است.

قضاوت نادانسته، دانشمندان باختری

تقریباً همه دانشمندان باختری که در باب قرآن چیز نوشته‌اند با تکراری کم سنگ و کم ارج، گفته‌اند وحی‌های نخستین - که پیش از هجرت در مکه نازل شده و غالباً پایان قریب الوقوع جهان‌روزی قیامت را توصیف می‌کنند - شاعرانه ترند تا بخشهای بعدی. بهمین جهت "نیکلسون" در "تاریخ ادبیات عرب" می‌گوید:

"ترتیب خلاف طبیعتی که از قرآن به عمل آورده‌اند تقریباً در همه خوانندگان اروپائی این عقیده را بوجود آورده است که مطالب

و آگاهی من نسبت به جمال گیرا و اسرار - آمیز آن شدت یابد. گمان می‌کنم اگر هیچ دلیلی جز این نمی‌داشتم باز هم کاملاً بجا بود که بر خلاف سنت جاری، مقدمه‌ای هم بر دومین بخش این تالیف دو جلدی بیفزایم. فکر می‌کنم هرگز نتوانم سرمستی و نشاط تجربه‌ای را که هم اکنون با اوچ کمال رسیده است دیگر بار بدست آورم، زیرا گذشت سال و ماه، ناگزیر چهره این تصویر را تار خواهد ساخت. پس باید هم اکنون بکوشم تا تاثیری که قرآن، در این پژوهش بی‌گیر و مداوم، در روح و قلب من برجای نهاده است از دستبرد فراموشی نگه‌دارم.

آهنگ دلنشین

نخست بگذار بار دیگر به مسأله

"آهنگ" باز گردیم، زیرا من هر وقت می‌خواهم رمزاین نیروی شگرف "هینیوتیکی" کتاب مسلمین را بدست بیاورم، به آهنگ باز می‌گردم، وقتی با یکی از دوستان عرب زبانم در باب این نیرو سخن می‌گفتم، پیش از آنکه من مقصود خویش را بر زبان آورم، او درست همان مطلبی را که من در نظر داشتم با این عبارات بیان کرد "من هر وقت صدای تلاوت قرآن می‌شنوم، گوئی دارم به یک آهنگ گوش می‌دهم. در تمام مدت تلاوت، از لابلای این لحن دلنشین صدای ضربات مداومی به گوش می‌رسد سپس افزود "این ضربات مانند ضربات قلب من است"

آن پیچیده و غیر جالب است که نمی توان با کتب نبوات عهد عتیق قابل مقایسه دانست ممکن است کسی قسمت عمده این مجلد را که با نخستین سوره آغاز می شود ، با دقت تمام بخواند و فقط به عبارات معدودی برخورد ، که برای رهائی از ابهام رایج در قرآن ، شور و هیجانی واقعی داشته باشد . برهان موهبت پیامبری محمد (ص) را باید در سوره های کوتاه آخر قرآن جستجو کرد ، این سوره ها بر سایر سوره ، تقدم زمانی دارند و شعله الهام ، خالص و پاک در آنها فروزان است بی آنکه از نیروی طبیعی آن بکاهد " این بود قضاوت دانشمندان بزرگی که به بیغرضی و انصاف ، کاملاً مشهور است اما معلوم می شود که او هم مانند دیگران به خصیصه آهنگ ، که قرآن را از تمامی کتابهای دیگر امتیاز می بخشد گوش نداده است بنابراین بهتر از همه ، ارزیابی پروفیسور " گیلومه " ^۱ است در کتاب " اسلام " که تا حدی برخلاف سنت رایج صورت گرفته است . او می گوید : " قرآن یکی از کتب کلاسیک جهانی است که ترجمه آن بدون تحمل خسارت سنگین ^۲ مقدور نیست . این کتاب دارای آهنگی است که زیبایی و روانی مخصوص بخویش دارد و شنونده را مجذوب میسازد ، بسیاری از مسیحیان عرب زبان ، سبک قرآن را به گرمی می ستایند و بیشتر ورزیدگان ادبیات عرب ، برتری وجودت آنرا اعتراف دارند ، وقتی با صدای بلند تلاوت شود ، غالباً آنچنان تاثیر تنویمی

در شنونده می گذارد که در برابر ترکیب کلامی آن ، که گاه نا مانوس است و محتوای آن که گاه - برای ما - ناخوشایند است بی تفاوت می ماند . همین خصیصه قرآن که با آهنگ شیرین و دلنشین زبان خود اعتراضها را فروخواهاند این عقیده جزمی را به وجود آورده است که " قرآن تقلید ناپذیر است . "

راستی هم می توان تصدیق کرد که در میان ادبیات عرب با آن همه باروری و وسعت دامنه داری که در نظم و نثر عالی دارد هیچ کتاب با قرآن قابل مقایسه نیست . "

این دو گفته متضاد چکیده اختلافی است که میان خوانندگان یک کتاب واحد ، از لحاظ حساسیت و عدم حساسیت نسبت به آهنگ آن ، موجود است اگر بر مبنای زیبا شناسی داوری کنیم تفوق و برتری یا پائین بودن سطح بعضی از قسمت های قرآن ، جای بحث نیست البته آهنگها تغییر می کند اما هرگز متوقف نمی شود . این طوفان خروشان کم کم به رودخانه ای آرام تبدیل می شود اما جریان وسیع و گسترده بعدی این آبهای وحی ، در جمال و جلال از تندر پر جوش و خروشی که با جریان نخستین آنها همراه بوده است دست کمی ندارد .

ادامه دارد

۱ - Guillaume

۲ - از دست دادن زیبائی حیرت انگیز متن

مرد احسان شب شام شد

یارب امشب نکوفت حلقه بدر
 بکجا رفت؟ دیرشد، چون شد؟
 که شب انبان نان کشید بدوش
 مرد احسان شب زره نرسید

دیرشد دیر و شب رسید بسر
 جام دلها زغم پراز خون شد
 چه شد آن نیکمرد برقع پوش
 دیده ها شد در انتظار، سپید



زانوی غم گرفته در آغوش
 نه غذا، نه دوا، نه آب، و نه نان
 بسته صد حلقه از نگاه، بدر
 دمبدم از شکاف در، نگران
 آورد کیسه‌ی غذا و دوا
 وای، نان آور شبانه چه شد؟
 که در آید زراه، مرد کریم
 کاینک آن نیکمرد آمد باز!
 کرده از مادران به لابه سؤال
 مانده در خواب؟ یا شده بیمار؟
 یا فراموش کرده طفلان را؟
 غمخور و دلنواز بی پدران؟
 نان و خرما بدست و ذکر بلب؟
 کسی آکه ز راز کار نگشت
 در مرارت گذشت و رنج و تعب
 وای بر حالت شکسته دلان

داده پیران ز دست طاقت و توش
 غرق دریای درد، بیماران
 بینوایان نشسته خسته جگر
 گشته درماندگان باه و فغان
 که کی آید زراه، مرد خدا
 آه آن مرد بی نشانه چه شد؟
 منتظر مانده بچه های یتیم
 جسته از جای خود بهر آواز
 همه دلوپس و پریشان حال
 که چه شد ناشناس نیکوکار
 مگر از یاد برده احسان را؟
 وای، چون شد انیس دربدران
 چه شد آن مهربان که آمد شب
 هرچه بود آن شب سیاه گذشت
 شب دیگر رسید و باز آنشب
 کس نیامد سراغ خسته دلان

خاست افغان زکوی و برزنهها
 لرزه افتاد برزمین از غم
 کافتاب زمانه شد خاموش
 مهر ایمان و عدل، کرد افول
 رخت خود در جوار جانان برد
 مرد احسان شب شناخته شد
 ناشناس شبانسه شد معلوم



خوردان سوده مردم بی برگ؟
 که نهد لقمه در دهان یتیم
 که بود دستگیر افتاده
 صد محبت کند به جان و به دل؟
 بخروشد که چیست گردن بند؟
 بگدازد کسف برادر خویش
 که چرا نیستی بحق پایست؟
 بوسر قاضیش زند فریاد
 نیست این کار، کار فرزانه
 که دهد سرزنش به عامل خویش
 که تهیدست بود از آنجا دور
 که زند مهر، روی کیسه‌ی نان
 نکند زیت، داخل نانیش!
 که چو بیند به سفره شیر و نمک
 کز خورشها یکی بگیر ازخوان
 کی زمان آورد چو او؟ هیهات

ناگهان شد بلنسد، شیونها
 غرق شد شهر کوفه در ماتم
 شیون از هر طرف رسید بگوش
 آه از دست شد وصی رسول
 آنکه شب نان مستمندان برد
 شمع حق چون زغم گداخته شد
 چون علی رفت و شد جهان محروم

چون علی کو کسی که تادم مرگ
 چون علی کوشهی روف و کریم
 چون علی کو امیری آزاده
 چون علی کو کسی که با قاتل
 چون علی کو کسی که با فرزند
 چون علی کو کسی که بی تشویش
 آهن تفته‌اش نهد در دست
 چون علی کو کسی که از سر داد
 کز چه مالی خریده ای خانه؟
 چون علی کو یکی خدای اندیش
 کز چه خوردی ز سفره‌ای پر سوز
 چون علی کو یکی به دور زمان
 تا نهانی یکی زیارانش
 چون علی کو یکی بزیر فلک
 دختر خویش را دهد فرمان
 عقل و اندیشه در علی شده مات



نقش رژیم غذایی در :

سلامت دست‌گناه گوارش

علت این امر وضع جغرافیایی و آب و هوا نیست چه همین آفریقایهای چادرنشین و ده نشین اگر به شهرهای بزرگ روآورند و از غذاهای باصطلاح فرنگی مدتی بخورند دچار این عوارض خواهند شد .

علت این امر چیست ؟

خود دکتر یورکیت اینطور توجیه می‌کند که در غذای آفریقایها مقدار قابل توجه فیبر و مواد غیر قابل هضم وجود دارد در آنجا آرد با آسیاب دستی و یا آسیاب سنگی درست میشود بطوریکه سوس گندم بطور کامل در داخل آرد میماند آفریقایها بمقادیر فراوان میوه، سبزی، تخم‌ه، سبزیجات ریشه‌ای مثل هویج و ترب و کلم میخورند که این‌ها دارای مقدار زیادی مواد مکتب اسلام

بیماری " دیورتیکول روده چیست "؟

دکتر " دنیس برکیت " یکی از جراحان و پزشکان دانشمند انگلیسی گزارش جالبی در سال ۱۹۷۲ در کنفرانس پزشکی " لوس‌آنجلس " ارائه نمود که پزشکان شنونده را کاملا تحت تاثیر قرار داد . بر طبق این گزارش، نامبرده در مدت بیست سال که در آفریقا جراحی نموده است حتی یک مورد دیورتیکول یا کیسه در روده بزرگ و در نتیجه تورم دیورتیکول ندیده است ، حتی آپاندیسیت ، چاقی ، بیماری قند ، فتق ، و پولیپ روده بزرگ نیز در آنجا کم است .

این بیماریها در نواحی قبیله‌نشین و ده‌نشین آفریقا بسیار نادر است در صورتی که در کشورهای پیشرفته فراوان دیده می‌شود .

مواد بیشتر جذب می شود و در نتیجه مدفوع سفت تر میگردد و به روده ها باید فشار بیشتری وارد نمایند تا این مواد دفع گردد و از آنجاییکه روده های بزرگ انسان برای چنین فشاری ساخته نشده اند در نتیجه مخاط روده^۶ بزرگ می ترکد و در جدار آن بطوری که ذکر شد یک حفره کوچک توپ مانندی ایجاد می گردد که همان "دیورتیکول" است مدتها بود که پزشکان برای این قبیل بیماران که دچار تورم "دیورتیکول" ویا "قولون" تحریک پذیر بودند غذای سبک و نرم تجویز میکردند که این خود نیز مزید بر علت میشود.

دلیل تجویز غذای نرم این بوده که غذای سفت مخصوصا حبوبات که خوب جوییده نمی شدند گاهی در یکی از حفره ها جایگزین شده و ایجاد عفونت می کرد ولی امروزه بتدریج این نوع رژیم فراموش میشود چه دستور غذایی سبک و نرم باعث انقباض شدید روده میشود و بر شدت ناراحتی می افزاید بعقیده دکتر "گولدشتین"^۴ متخصص دستگاه گوارش و استاد طب داخلی دانشکده پزشکی جفرسون در فیلادلفیا ، شديدا عقیده دارد که در قولونهای تحریک پذیر و حفره دار از رژیم غذایی کم حجم باید پرهیز کرد و میگوید گرچه امروزه بازم از رژیم کم حجم و نرم استفاده میشود ولی باید متروک گردد.

غیر قابل هضم و سلولز و فیبرهستند این مواد، حجم مدفوع را زیاد می کنند و دفع را آسان میسازند دکتر بورکیت یکی دیگر از علل سلامت روده های قبایل آفریقائی را مصرف کم شکر میدانند.

اگر روده ها از مواد دفعی پر شوند ماهیچه های روده ها با فشار کم و ملایم مواد را به جلو میرانند و اگر مواد کم باشند برای اینکه به جلو رانده شوند باید عضلات روده ها با شدت بیشتری منقبض شوند.

عینا مانند خمیر دندان اگر پر باشد، خمیر با فشار کم جلو رانده می شود ولی اگر تقریبا خالی باشد برای خارج کردن مقدار کمی خمیر دندان فشار زیاد لازم است.

جدار روده های بزرگ مخصوصا "سیقوموئید" یعنی قسمت انتهائی روده^۶ بزرگ تحت فشار زیاد قرار دارد حالا اگر در جدار قسمتی از روده ها نقطه ضعفی وجود داشته باشد حفره یا کیسه ای به اندازه یک نخود تولید می شود که دهانه آن به داخل روده باز میشود و این کیسه را با اصطلاح علمی دیورتیکول می نامند و اگر تعداد این کیسه ها زیاد باشد و در عین حال متورم گردند باعث تحریک و انقباض قولون می گردد گاهی تورم این حفره ها بسیار شدید و احتیاج بعمل جراحی پیدا می شود.

یکی از علل این بیماریها پیوسته شديداست چه بر اثر پیوست ، مواد دفعی ، مدت زیادی در روده ها می ماند و آب این

برای رفع این ناراحتی‌ها چه باید کرد؟

بطور خلاصه باید از بیبوست جلوگیری نمود آنهم نه با داروها و ملین‌ها که عادت می‌آورند بلکه با غذا و رژیم غذایی متناسب با خوردن موادی که حجم مدفوع را زیاد کنند و غذاهایی که دارای مواد غیر قابل هضم و جذب یعنی مواد فیبری و سلولزی باشند. بنابراین خوردن میوه‌ها با پوست، سبزیجات و همچنین سبوس، نتیجه خوب خواهد داد. بهترین نوع مواد فیبری برای جلوگیری از بیبوست و همچنین از دیاد حجم مدفوع، سبوس گندم است که در عین ارزانی در دسترس همه هم است. سبوس عبارت است از پوسته خارجی گندم و چون نرم است مانند تخمه و دانه در حفره‌های روده‌ها جایگزین نمی‌شود.

در مورد سبوس و رفع بیبوست، مطالعات جالبی انجام گرفته است از جمله یکنفر جراح بنام دکتر پونکس^۱ در مجله انجمن سلطنتی پزشکی انگلستان در شماره جولای ۱۹۷۳ مقاله جالبی انتشار داده است. که بموجب آن به بیست بیمار که مبتلا به بیبوست و دیورتیکول قولون بودند و سابقاً

غذاهای کم حج مصرف میکردند دستور داده است که روزانه ده گرم سبوس بخورند و در نتیجه حجم مدفوع آنان به دو برابر افزایش یافت یعنی از ۹۵ گرم به ۱۷۵ گرم رسید و تفاوت این دو مقدار ۸۰ گرم بوده و این مقدار اضافی عبارت از آبی است که سبوس به خود جذب می‌کند یعنی در حقیقت سبوس ۸ برابر خود آب جذب میکند و در نتیجه حجم مدفوع این بیماران، زیاد و در عین حال صاف و نرم شد و دفع مزاج براحتی انجام گرفت و ناراحتی بیماران برطرف گردید.

مقالات دیگری نیز در دیگر مجلات پزشکی در این باره انتشار یافته است، منجمه مقاله‌ای است که در یکی از مجلات پزشکی آمریکا^۲ که با ارقام، این نوع درمان را تایید کرده است و یادآوری می‌نماید که سبوس نه تنها بیبوست را از بین میبرد که نفخ و باد شکم را نیز بهبود می‌بخشد. منتهی در بعضی از اشخاص در ابتدای امر ممکن است ایجاد نفخ و حتی مختصراسهال بنماید که مسئله مهمی نیست و نباید ناراحت شد بلکه باید ادامه داد و این ناراحتی بعد از چند هفته رفع میشود.

بقیه در صفحه

۱- Diveticole -۲ Dewis Burkitt

۲- Sigmoid -۴ Goldstein -۵ Ronks

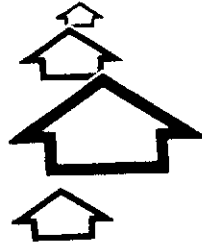
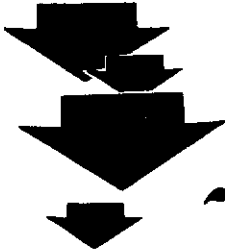
۶- Royal. Solsiety. OB. Medecine. شماره ۲۷ فوریه ۱۹۷۴

۷- American Journal. OB. Clinical. nutrision

هادی دوست محمدی

اثر امرونی

در رشد و تکامل جامعه



این باغبان برای پرورش نهال و گل علاوه بر اینکه، زمین را آماده می‌کند، آب لازم را به درختها و گلها می‌رساند، از "کودها" برای رشد و نمو آنها استفاده می‌کند و... فیچی و ارهای نیز در دست دارد، علف‌هرزه‌ها و گیاهان خودروومزاحم را می‌چیند، شاخه‌های خشک را که مانع پرورش نهال و گل هستند، می‌برد و برای نگهداشتن از آفات و آلودگیها، از سمپاشیهای به‌موقع استفاده می‌کند.

هرگز اجازه نمیدهد که حیوانی حتی از میان گلها عبور نماید!
و بالاخره با این کوششهای مداوم به‌گونه‌های مثبت و منفی باغ و گلستان پرگل و نمری در اختیار مردم قرار میدهد.

گلستان جامعه

آیا کدام باغ و گلستانی از گلستان "جامعه" زیباتر، والاتر، مفیدتر و مهم‌تر

یک نفر باغبان وارد، علاقمند و دلسوز، برای پرورش دادن نهالهای سالم و به دست آوردن میوه‌ها و گلهای زیبا، همیشه به نهالستان و گلستان توجه دارد، اگر در مقابل او کودکی یا دیوانه‌ای به گلبرگها و شکوفه‌ها یا به شاخه‌های نهالی دست بزند و برگ گلی پژمرده گردد و یا شاخه‌ای خم شود، طپش قلب باغبان غیر عسادی می‌گردد، چهره‌اش برافروخته می‌شود. و حتی از شدت ناراحتی، در حال صحبت، کلمات را جویده جویده و با لرزش لبها سخن می‌گوید و بی اختیار فریاد می‌زند: نکن! زیرا نهال و گل را همچون جان خود دوست میدارد، آنها ثمره زحمات و کوششهای شبها و روزهای طولانی او هستند نهال و گل مانند فرزندان عزیز وی می‌باشند از پژمردن گلها و شکستن شاخه‌ها، به همان اندازه متأثر می‌گردد که نقاش هنرمندی از شکستن تابلوی نقاشیش یا ریختن رنگ به روی آن!

است؟

آیا اینچنین نیست که زیبایی گلها طراوت چمن‌ها، صحراها، ثمره باغها و نهالها نیز برای جامعه و انسانهاست؟

پس هرچه بیشتر لازم است به این باغ، به این گلستان، به انسانها ببیندیشیم! انسان بی‌پرورانیم و انسان تحویل دهیم تا جامعه‌ای انسانی داشته باشیم. امروز آنچه که کمتر به آن توجه می‌شود، انسانیت انسانها است و وسایل تربیت و راهها و روشهای پرورش‌سازندگی از هرزمانی بیشتر و سهلتر و مدرن‌تر است ولی متأسفانه، نه برای انسان. بلکه انسان اسیر مظاهر مادی گشته و اصالت خود را از دست داده است، و از این وسائل، معمولاً درست برضد انسان و برخلاف مبانی تربیتی استفاده می‌شود و عملاً مفسد و آلودگیها و فحشاء ترویج می‌گردد!

شگفت اینجا است که بسیاری از افراد که سنگ انسانها را به سینه می‌زنند و از فجایع و مفسد می‌نالند، در رواج دادن فساد و خیانت، هیچگونه تفاوتی با فاسدها و خائن‌ها ندارند و گویا فساد و خیانت، مفهوم دیگری برای آنان پیدا کرده است! و این حقیقت از روش‌وحركات آنان به روشنی محسوس و نمایان است از اینان گمان کرده‌اند که آزاد گذاشتن مردم به این است که در پیروی از مفسد و شهوترانها، آزاد باشند و براین اصل از این گونه

اعمال، جلوگیری نمی‌کنند و مردم را باز نمی‌دارند و عده‌ای دیگر با کمال تأسف هرزگی و فساد را دلیل آزادی و روشنفکری میدانند!

در پرورش نهالهای اجتماع نیز همچنانکه باید به جنبه‌های مثبت توجه گردد، در برنامه‌های فرهنگی جامعه دقت شود، از اصول صحیح تعلیم و تربیت بهره برداری گردد، لازم است با عوامل منفی نیز مبارزه شود، در کنار ایجاد رشد عقلانی برای مردم، تاخود درک کنند، وسایل و ابزار و عوامل پستیها و مفسد را نیز باید از میان برداشت.

این تناقض است که شخص از فساد و پستی بیزار باشد و ابراز تنفر نماید، ولی بذرفساد و پستی بیفشانند، در مقالات گذشته خاطرنشان ساختیم که باید عوامل را تشخیص دهیم و آنانرا کنترل و اصلاح نمائیم یا از میان برداریم وگرنه تمام زحمات افراد دلسوز و مسئول، نقش برآب خواهد شد.

فی‌المثل همه دنیا از زیانهای مشروبات الکلی فریاد می‌کشند و قتلها و جنایات بیشماری از این عامل مشاهده می‌شود و مطبوعات دنیا هرروز اخبار ناراحت کننده‌ای را مربوط به این عامل، درج می‌کنند ولی با کمال وقاحت این‌ماده سمی و این عامل فضیلت کش، رواج دارد و حتی گهگاه برخی از جرایم برای کمبودش اشک

شدیدا به عنوان " حرام " نهی شده و ممنوع گشته است و مرتکبین و عاملین و مروجین اینگونه اعمال و حرکات غیر انسانی بکیفر مخصوص آن عمل، می‌رسند و در نتیجه در جامعه اسلامی، هیچکس حق ندارد کاری را انجام دهد که به حال اجتماع زیان داشته باشد.

در قرآن مجید معمولا هر جا به انجام یک کار انسانی " امر " شده در کنار آن بگونه‌ای از عمل غیر انسانی " نهی " گشته است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَ
إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ^۱ در حقیقت
خدا مردم را به دادگری و نیکوکاری و
رسیدگی به خویشان و بستگان " امر " می‌کند و از فحشاء و زشتیها و ستمگری
" نهی " مینماید، او شمارا پند میدهد تا
بلکه متذکر گردید.

آیاتی که مربوط به قانون انسانی و زندگی ساز " امر به معروف و نهی از منکر " می‌باشند عموما در کنار " امر " و دعوت به نیکبها " نهی " باز داشتن از بدیها، مسلم و همیشگی است تا آنجا که این قانون یکی از وظایف قطعی و واجب دینی مسلمانان است. و همه مردم وظیفه دارند تحت شرایطی، جلوی مفاسد و جنایات و آنچه را که به زیان فضایل انسانی است بگیرند. تا

تمساح می‌ریزند و عده‌ای هم برای خدمت بخلق پیشنهاد مالیات آن را لازم نمیدانند و لغو می‌فرمایند! اینجا است که تناقض‌ها و تضادهای خوبی‌روشن می‌گردد! یا اینکه مدتهاست از فیلمها و سریالهای ضد انسانی که در جوامع کنونی مخصوصا در میان نوجوانان و کودکان جز قتل و جنایت و فساد، نتیجه دیگری ندارند، انتقاد می‌شود و فریاد همه مردم در تمام نقاط جهان برخاسته ولی اینچنین به نظر می‌آید که یادست آنان که بسسذر فساد را می‌پاشند قوی‌تر است یا اینکه، مدعیان دفاع از فضایل انسانی و مبارزین با مفاسد! دروغ می‌گویند و مردم را فریب می‌دهند، و اگر نه چگونه کسی که فساد را نمی‌خواهد تخم آن را می‌پاشد و مانع آن نمی‌شود؟!!

روش اسلام

در آئین اسلام، همچنان که عوامل رشد انسانها و تکامل بشری، به عناوین مختلف ترویج و تبلیغ شده و به صورت قانون " واجب " گشته و عموم مردم، مامور و موظف به انجام دادن آنها هستند و هیچکس اجازه ترک آنها را ندارد.

از عوامل منفی و آنچه که موجب تباهی، فساد و آلودگی گردد و سبب تخدیر افکار مردم و به رشد جامعه زیانبخش باشد

میشناهند، هم اینان، صالحین و شایسته
گانند.^۲

و در جای دیگر می‌فرماید شما
بهترین امتی هستید که برای ارشاد و هدایت
مردم آفریده شده اید که به نیکیها و طاعات
امر می‌کنید و از بدیها و منکرات نهی
می‌نمائید و به خدا ایمان دارید.^۳

پس برای رشد و تکامل انسانی جامعه،
همچنانکه باید از همه وسایل مفید و
مثبت استفاده نمائیم و خون سالم به‌رگها
و شریانهای اجتماع برسانیم، خشکاندن
مردابهایی فساد و نابود کردن میکربها و
باکتریهای رذایل، نیز از وظایف ما است!

آنجا که یکی از بارزترین علل عظمت و
برتری مسلمانان را بر دیگران در این میدانند
که آنان به نیکیها امر می‌کنند و مردم را از
زشتیها و بدیها باز میدارند امر به معروف و
نهی از منکر مینمایند.

اینان "افراد با فضیلت و شایسته‌ای
هستند که" به خدا و جهان دیگر ایمان
دارند و به نیکیها "تمام فضایل انسانی و
معارف الهی" فرمان میدهند و از ناپسندیها
و بدیها و زشتیها و همه کارهای ناپسند و
مخالف دستورهای الهی، جلوگیری می‌کنند
و خویشان نیز به انجام امور خیر و نیکیها

۱- کیهان ۱۰۴۸۸ ص ۲

۲- سوره نحل آیه ۹۵

۳- سوره آل عمران آیه ۱۰۴

۴- كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ. سوره آل عمران آیه ۱۱۰

خود لازم نمیدیدند اصنام آنها با صورت واقعی معبود منطبق گردد و لذا برای
هریک از ستارگان ثابت و سیاره‌ها، بتنهائی ساخته و اصنامی را پرداخته بودند که
هرگز با آنها هم شکل و هم صورت نبودند، مانند خدای جنگ، خدای صلح،
خدای محبت و عشق، خدای علم و... ولی در تمام این نوع بت پرستیها یک
انگیزه بیش نبود و آن اینکه می‌خواستند امور معنوی را در قالب محسوسات مجسم
سازند و چون این نوع خدایان از قلمرو حس بیرون بودند و ستارگان نیز برای
خود طلوع و غروب داشتند و توجه به آنها خالی از مشقت نبود، از این جهت
بتمثال آنها توجه نموده و آنها را میپرستیدند.